

جامعه‌شناسی انزوای روشنفکران (نقدکنش‌های روشنفکران عصر مشروطه تا پایان سلطنت پهلوی اول)

محمدجواد زاهدی، محمد حیدر پور

(تاریخ دریافت ۸۷/۱۱/۲۷، تاریخ پذیرش ۸۸/۳/۲۷)

چکیده: پیدایش گروه روشنفکران در ایران و به دنبال آن آغاز جنبش روشنفکری با هدف نوسازی جامعه، به آستانه مشروطیت بازمی‌گردد. روشنفکران عصر مشروطیت تا پایان دوره پهلوی اول نقش تاریخی دوران‌سازی را به عهده داشتند. آنان پیشگامان مدرنیته و نوسازی بودند. خاستگاه اجتماعی و اندیشگی این روشنفکران و مفاهیم و مسائلی که به آن می‌پرداختند از زمینه‌های موضوعی جامعه‌شناسی تاریخی و از مباحث اصلی جامعه‌شناسی روشنفکران ایران است. چگونگی ایفای نقش اجتماعی و تاریخی توسط این روشنفکران، پایگاه اجتماعی آنان و نیز نحوه ارتباطشان با مردم و حکومت موضوع اصلی این پژوهش است.

رویکرد روش‌شناختی تحقیق، رویکردی تحلیلی و انتقادی با استفاده از روش فرا تحلیل^۱ و اسلوب جامعه‌شناسی تاریخی است و در این راه از دیدگاه وبر و پارسونز و دیگر صاحب‌نظران در زمینه نقش اجتماعی روشنفکران استفاده شده است. هدف اصلی تحقیق، تبیین جامعه‌شناختی نقش اجتماعی و سیاسی روشنفکران در عصر مشروطیت و پهلوی اول و یافتن پاسخ برای این پرسش اساسی است که: «چرا روشنفکران پس از انقلاب مشروطیت نتوانستند مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار خود را حفظ کنند؟». برای پاسخگویی به این پرسش چند پیش‌فرض تاریخی مطرح و سپس با استفاده از مطالعات تاریخی انجام شده در این زمینه به بررسی این پیش‌فرض‌ها پرداخته شد.

1. Meta analysis

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره نهم، شماره ۱ و ۲، بهار و تابستان ۱۳۸۷، ص. ۱۲۷-۱۶۴

نتایج پژوهش نشان می‌دهد که برخی روشنفکران ایران در عصر مشروطیت با در پیش گرفتن روش فروکاستن معانی و مفاهیم مدرن به مفاهیم‌های سنتی و برخی دیگر با تأسی به الگوی روشنگری فرانسوی که راهبرد خشونت‌آمیز را سرمشق خود قرار می‌دهد، موجب از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار اولیه خود شدند. البته در این فرایند، ساختار فرسوده جامعه و فرهنگ سنتی حاکم بر آن و نقش مخرب محافظان فرهنگ سنتی و در اقلیت مطلق بودن اقشار تحصیل‌کرده و متوسط نیز در افول نقش روشنفکران مؤثر بوده است. علاوه بر این، در دوره پهلوی اول اتخاذ استراتژی «توسعه آمرانه» به‌عنوان راهبرد اصلی ترقی جامعه و انسداد سیاسی که رضاشاه بر جامعه ایران تحمیل کرد، نیز از زمره عوامل مهم دیگری است که سبب از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار روشنفکران در جامعه ایران شد.

مفاهیم کلیدی: روشنفکران، توسعه، مدرنیته، انقلاب مشروطه، جامعه‌شناسی روشنفکران، نفوذ سیاسی و اجتماعی روشنفکران

مقدمه

بررسی جامعه‌شناختی نقش اجتماعی و سیاسی روشنفکران ایران در فاصله زمانی انقلاب مشروطیت تا پایان دوره پهلوی اول تحقیقی جامعه‌شناسانه درباره تأثیر دوران‌ساز پویاترین نیروی اجتماعی آن دوره تاریخی ایران است. با وجود آنکه بیش از یک‌صد سال از انقلاب مشروطیت می‌گذرد، هنوز بحث و مجادله در مورد نقش و اهمیت نیروهای سیاسی و اجتماعی که راهبری آن انقلاب را به‌عهده داشتند و نیز میانی فکری، آرمان‌ها و موضوعات مطرح شده توسط آن‌ها تا زگی خود را از دست نداده است. یکی از علت‌های مهم این طراوت و تازگی این است که مباحثی که نیروهای اجتماعی و سیاسی آن دوره، به‌ویژه روشنفکران با آن درگیر بوده‌اند، هنوز هم کم‌وبیش با همان درجه از اهمیت و ضرورت مبتلا به جامعه است و از زمره اصلی‌ترین چالش‌های کنونی سپهر اندیشه و عمل در کشور به‌شمار می‌آید. موضوعاتی از قبیل مدرنیته، دموکراسی، حاکمیت قانون، حقوق شهروندی، توسعه، عقلانیت از جمله مباحثی بودند که روشنفکران طرفدار مدرنیسم به‌ویژه در صدر مشروطیت بر سر آن‌ها با گروه‌های حاکم و طرفداران سنت به مجادله پرداختند و انقلاب مشروطیت و فرایند نوسازی بعدی از جمله پیامدها و تجلیات این کشمکش اندیشگی و عملی بوده است. طرز عمل روشنفکران متجدد متقدم از سویی و مقاومت پر قوت و دفاع مؤثر نیروهای طرفدار سنت از سوی دیگر، مانع از شکل‌گیری استحاله‌های الگویی به‌نفع مدرنیته و نوسازی از طریق «متوازن‌سازی متقابل» و «تعادل مجدد درون سیستمی» (زاهدی،

۱۳۸۲: ۱۹) برمبنای سازگاری با هدف‌های نوسازی و مدرنیته شد، که نتیجه این ناکارآمدی و ناکامی انتقال تعارض‌ها و چالش‌های سنت و مدرنیته به دوره‌های بعدی تاریخ کشور پس از مشروطیت است.

در این تحقیق با استفاده از روش پژوهش تاریخی و اسنادی و با استفاده از شیوه‌فرا تحلیل به بررسی و ارزیابی مواردی نظیر ریشه‌های شکل‌گیری گروه اجتماعی روشنفکران در دوره قاجار و فراز و فرودهایی که این گروه تا پایان دوره پهلوی اول پشت سر گذاشت و منجر به افول نقش تاریخی آنان در جامعه گردید، و نیز بررسی شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران در عصر مشروطیت و پهلوی اول و تعیین حدود تأثیرگذاری روشنفکران بر این شرایط پرداخته شده است.

مطالعات پیشین

پرسش مربوط به نقش و جایگاه اجتماعی و سیاسی نسل اول روشنفکران ایرانی را می‌توان به سه مفهوم کلیدی «روشنفکران»، «عصر مشروطیت» و «دوره پهلوی اول» تجزیه کرد. در هریک از این سه مقوله تحقیقات داخلی و خارجی چندی انجام شده که برخی از مهم‌ترین مطالعات در دسترس از این قراراند:

در زمینه روشنفکری و روشنفکران متفکرانی نظیر مارکس (۱۹۶۷، ۱۸۶۷)، لوکاچ (۱۹۶۸)، (۱۹۲۲)، ویر (۱۹۷۸، ۱۹۲۱)، پارسونز (۱۹۳۷)، مانهایم (۱۹۵۶)، گرامشی (۱۹۷۱)، آدورنو (۱۹۵۱)، مارکوزه (۱۹۶۴)، شیلیز (۱۹۵۸)، لیپسیت (۱۹۶۳)، برلین (۱۹۷۸)، گولدنر (۱۹۷۹)، سارتر (۱۹۸۸)، هال (۱۹۹۲)، بوردیو (۱۹۹۲)، ادوارد سعید (۱۹۹۳) و فوکو (۱۹۹۴) مطالعات ارزشمندی انجام داده‌اند. علاوه بر این، تحقیقات صاحب‌نظرانی از قبیل کاسیرر (۱۹۵۱) و مازلیش و برونوفسکی (۱۹۷۵) در مورد عصر روشنگری و سنت روشنفکری در غرب قابل توجه است. برونوفسکی و مازلیش در اثر خود (سنت روشنفکری در غرب) نشان می‌دهند که چگونه فرایند نوآندیشی و روشنفکری و آفرینش نظریه‌های اجتماعی نو در غرب با توسعه تجارت و گسترش اقتصاد و پیشرفت علم همراه بوده است و نیز نشان می‌دهند که چگونه از برخورد اندیشه‌ها، ایده‌های نو زائیده می‌شود و این به نوبه خود محیطی پویا برای زاد و زایش روشنفکران و ایده‌های روشنگری به وجود می‌آورد (برونوفسکی و مازلیش، ۱۳۸۳).

در ایران نیز افرادی نظیر آل احمد (۱۳۴۲/۱۳۵۷)، شریعتی (۱۳۴۹/۱۳۷۰)، سروش (۱۳۷۷)، بروجدی (۱۳۷۷)، جهاننگلو (۱۳۸۱)، وحدت (۱۳۸۲)، صدری

(۱۳۸۴)، گودرزی (۱۳۸۶) و میرسپاسی (۱۳۸۶) کتاب‌ها و مقالاتی در این زمینه نوشته‌اند.

حجم نسبتاً زیادی از آثار و منابع تاریخی و پژوهشی نیز پیرامون ایران عصر مشروطیت وجود دارد، در حالی‌که درخصوص دوره پهلوی اول تقریباً با فقر آثار تحلیلی روبه‌رو هستیم. از آثار کلاسیک مشروطه از قبیل: «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» مهدی ملک‌زاده (۱۳۷۱)، «تاریخ مشروطه ایران» احمد کسروی (۱۳۱۹/۱۳۵۷)، «تاریخ بیداری ایرانیان» ناظم‌الاسلام کرمانی (۱۳۶۲)، «حیات یحیی» حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی (۱۳۶۱)، «انقلاب ایران» ادوارد براون (۱۳۳۸) که بگذریم با کارهای فریدون آدمیت (تألیف حدود ۲۰ جلد کتاب [پژوهش تاریخی] درباره عصر مشروطیت از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۷۰، آبراهامیان (۱۹۸۲)، کاتوزیان (۱۳۶۶)، زیبا کلام (۱۳۷۷)، آجودانی (۱۳۸۲)، میرزا صالح (۱۳۸۴)، آجودانی (۱۳۸۵) و قاضی مرادی (۱۳۸۷) مواجه می‌شویم که گنجینه‌ای غنی از اطلاعات و منابع اولیه و تحلیل‌های جامعه‌شناسانه در اختیار قرار می‌دهند. سفرنامه‌ها و خاطرات ایرانیان، ایران‌شناسان و خارجی‌ها و نیز مکتوبات و اسناد سفارتخانه‌های روسیه و انگلستان نیز از دیگر منابع قابل استفاده در این زمینه است. به این فهرست همچنین باید آثار شماری از نویسندگان غربی همچون آن لمیتون (۱۳۶۳)، حامد الگار (۱۳۶۹) و نیکی کدی (۱۳۸۳) را نیز اضافه کرد که تماماً به فارسی ترجمه شده‌اند و بالأخره باید از صدها کتاب، مقاله، پایان‌نامه و گزارش تحقیقی نام برد که توسط ایرانیان در مورد روشنفکری یا نقش روشنفکران در تاریخ جدید و حاضر ایران به رشته تحریر درآمده است و در مجموع اطلاعات بسیار خوبی درباره عصر مشروطیت و پیشگامان فکری آن به دست می‌دهد.

جدول ۱. مطالعات پیشین در محور نقش و جایگاه اجتماعی و سیاسی روشنفکران

موضوعات تحقیق	عناوین تحقیقات	منشأ تحقیقات
۱. روشنفکری	۱. «در خدمت و خیانت روشنفکران» اثر آل احمد (۱۳۵۷، ۱۳۴۲) ۲. روشنفکران ایرانی و غرب» اثر بروجردی (۱۳۷۷) ۳. «موج چهارم» اثر جهاننگلو (۱۳۸۱) ۴. «روشنفکران ایران» اثر میرسیاسی (۱۳۸۶) ۵. «تجدد ناتمام روشنفکران ایران» اثر گودرزی (۱۳۸۶)	تحقیقات داخلی
۲. عصر مشروطیت	۱. «تاریخ مشروطه ایران» اثر کسروی (۱۳۵۷، ۱۳۱۹) ۲. «اندیشه ترقی» اثر آدمیت (۱۳۵۱) ۳. «سنت و مدرنیته» اثر زیبا کلام (۱۳۷۷) ۴. «مشروطه ایرانی» اثر ماشاءالله آجودانی (۱۳۸۲) ۵. «روشنفکران ایران در عصر مشروطیت» اثر آجدانی (۱۳۸۵) ۶. «مذاکرات مجلس اول» اثر میرزا صالح (۱۳۸۴) ۷. «ملکم خان» اثر قاضی مرادی (۱۳۸۷)	تحقیقات داخلی
۳. دوره پهلوی اول	۱. «تاریخ بیست ساله ایران» اثر مکی (۱۳۵۸) ۲. «ایران عصر رضاشاه» اثر حکیمی (۱۳۶۴) ۳. «اقتصاد سیاسی ایران از قاجار تا پایان پهلوی اثر محمدعلی کاتوزیان (۱۳۶۶)	تحقیقات خارجی
۱. روشنفکری	۱. رساله «پیدایش روشنفکران» اثر گرامشی (۱۹۷۱) ۲. «فلسفه روشنگری» اثر کاسیرر (۱۹۵۱) ۳. «سنت روشنفکری در غرب» اثر برونوفسکی و مازلیش (۱۹۷۵) ۴. «نشانه‌های روشنفکری» اثر ادوارد سعید (۱۹۹۳)	تحقیقات خارجی
۲. عصر مشروطیت و پهلوی اول	۱. «ایران بین دو انقلاب» اثر آبراهامیان (۱۹۸۲) ۲. «ایران دوره قاجار و برآمدن رضاخان» اثر نیکی کدی (۱۹۹۲) ۳. «مقاله آزادی مشروط» اثر زانت آفاری (۲۰۰۸)	تحقیقات خارجی

مبانی نظری

واژه روشنفکران معمولاً برای توصیف کسانی به کار برده می‌شود که به کار فکری ملموس می‌پردازند. در برخی فرهنگ‌ها واژه روشنفکر معنای ضمنی خلاق بودن را نیز دارد. با این حال از روشنفکران تعریف واحدی نمی‌توان عرضه کرد (بشیریه، ۱۳۸۴: ۲۴۷). از نظر هوفشتتر^۱ روشنفکر کسی است که «برای اندیشه و فکر زندگی می‌کند، دلبستگی او به زندگی فکری شباهت بسیاری به دلبستگی مذهبی دارد» (هوفشتتر، ۱۹۶۴). به عقیده اریک رایت واژه روشنفکر سه معنای به هم پیوسته دارد: اول به معنی عام فعالیت اندیشه‌ورزانه انسان؛ دوم، به معنی نوع خاصی از فعالیت اندیشه‌ورزانه که متضمن تولید و اشاعه افکار و اندیشه‌ها است؛ و

1. Hofstadter

سوم به معنی گروهی از مردم یا قشر اجتماعی خاصی که فعالیت اصلی آن تولید و اشاعه اندیشه‌ها است (رایت، ۱۳۶۰). روشنفکران در معنی سوم به مثابه یک قشر اجتماعی بیشتر موضوع بحث صاحب‌نظران مارکسیست بوده‌اند؛ اما بحث درباره جایگاه اجتماعی روشنفکران منحصر به صاحب‌نظران مارکسیست نیست. مثلاً اهرنریش^۱ روشنفکران را بخشی از طبقه مدیران و صاحبان مشاغل تخصصی می‌داند (اهرنریش، ۱۹۷۷، به نقل از رایت، ۱۳۶۰). این تعبیر که بیشتر منطبق بر جامعه آمریکا است و بر پایه داوری در زمینه جنبه‌های کارکردی و ساختاری جایگاه مدیران در نظام تقسیم کار اجتماعی ارائه شده است، مبتنی بر این استدلال است که طبقه مدیران و صاحبان مشاغل تخصصی دارای وظیفه معینی در تقسیم کار اجتماعی هستند که عبارت است از باز تولید روابط طبقاتی. از منظر اهرنریش مدیران و صاحبان مشاغل تخصصی طبقه متجانسی نیستند بلکه برحسب سلسله‌مراتب درونی متشکل از قشرهایی هستند که گستره‌ای از جایگاه‌های ساختی مختلف را در درون وظیفه عمومی و مشترک باز تولید روابط سرمایه‌داری منعکس می‌کنند (همان). به نظر می‌رسد که این رویکرد به جایگاه اجتماعی روشنفکران متأثر از نگرش و بر است که روشنفکران را گروه اجتماعی دارای مهارت‌های خاصی می‌داند که مهارت‌شان به آن‌ها در بازار امتیازاتی می‌بخشد (ویر، ۱۹۶۴: ۱۲۱).

گرامشی روشنفکران را نه متعلق به یک طبقه خاص بلکه دارای پیوندهای ارگانیک با چند طبقه متفاوت می‌داند؛ برخی با طبقه کارگر، برخی با طبقه بورژوا و برخی هم با اشراف سنتی (اربابان زمین‌دار) پیوند دارند.

از دید گرامشی هر طبقه اجتماعی به مقتضای جایگاهش در ساخت تولید اقتصادی جامعه یک یا چند گروه از روشنفکران «اندامواره» خویش را به وجود می‌آورد. نقش چنین گروهی ایجاد همگنی و آگاهی مشترک در درون آن طبقه است (گرامشی، ۱۹۷۱). از نظر کارل مانهایم روشنفکران یک طبقه نیستند، منافع مشترک ندارند و نمی‌توانند دست به عمل جمعی بزنند. به عبارت دیگر روشنفکران ایدئولوگ‌های طبقات مختلف‌اند و یک «طبقه در خود» به‌شمار نمی‌آیند. با این حال روشنفکران به‌طور بالقوه توانایی فرا رفتن از موقعیت طبقاتی خویش را دارند. در این ارتباط مانهایم بحث روشنفکران «شناور» را پیش می‌کشد (مانهایم، ۱۹۵۶).

نقش روشنفکران در فرایند توسعه خاصه در الگوی توسعه‌ای غرب نقشی مهم و شالوده‌ای است. به تعبیر زاهدی فرایند توسعه اجتماعی براساس تجربه تاریخی غرب، وضعیتی است که از طریق ترکیب ویژه‌ای از پنج مؤلفه اصلی یعنی عقلانیت، دموکراسی، مدرنیته، شهروندی و

1. Ehrenreich

مشارکت حاصل می‌آید (زاهدی، ۱۳۸۲) که همه این مؤلفه‌ها در حوزه فعالیت روشنفکران قابل تعریف است. عقلانیت را آن‌ها نمایندگی و ترویج می‌کنند، مدرنیته حاصل نگرش آنان به مقولات زندگی و تعریف‌شان از عرصه‌های متفاوت اجتماعی است، شهروندی فرایند کسب حقوق و امتیازاتی است که تأثیر پذیرفتگان از روشنگری و روشنفکری یعنی انسان‌های آگاه و شایسته توسعه در جوامع نوین از آن بهره‌مند می‌شوند و مشارکت بازگویی فرایندها و رویه‌های عملی است که روشنفکران برای تحقق این هدف‌ها پیشه می‌کنند. و بالأخره اصطلاح جامعی که همه این مقولات وابسته به سپهر اندیشه و فعالیت روشنفکری و روشنگری را نمایندگی می‌کند، مدرنیته است که آن نیز بازگوکننده دل‌بستگی اصلی و هدف‌غایی روشنفکران است. ادگار مدرنیته را «انتقال و گذار از شیوه سنتی به شیوه نو در هر جنبه‌ای از زندگی، علوم، هنرها، اقتصاد، اندیشه، زندگی خانوادگی و غیره» می‌داند (ادگار، ۱۹۹۵ به نقل از جهان‌نگلو، ۱۳۸۶ ص ۴۲) که این فرایند محقق نمی‌شود مگر به واسطه کوشش‌های بی‌انقطاع و وقفه‌ناپذیر روشنفکران. ادوارد سعید روشنفکر را انسانی گیتی‌باور می‌داند که باورهای ایدئولوژیک و مذهبی را در قضاوت‌ها و کارهای تحقیقاتی‌اش دخالت نمی‌دهد و از او انتظار اخلاقی جهانشمول می‌رود. از منظر سعید جهانشمول بودن یعنی آمادگی برای فراتر رفتن از یقین‌های ساده‌ای که پیشینه، زبان و ملیت برای ما فراهم آورده‌اند، و در بسیاری از موارد مانع درک حقیقت دیگران می‌شود (سعید، ۱۳۸۵: ۱۶-۱۵). به نظر سعید روشنفکر می‌تواند در برابر تمام مسیرهای فکری که شرایط موجود را حفظ می‌کنند، مقاومت کند و رسالت او در زندگی اجتماعی، پیشبرد آزادی و آگاهی انسانی است.

بخشی از آرای فوکو نیز در همین راستاست. فوکو رؤیای روشنفکری را در سر دارد که «ویران‌کننده باور و تعمیم است، کسی که در درماندگی‌ها و محدودیت‌های زمان حال، نقاط ضعف خطوط قدرت و فضاها را خالی‌را شناسایی و نشانه‌گذاری می‌کند» (فوکو، ۱۹۹۶) و باید علیه شکل‌های مختلف قدرت مبارزه کند. به عقیده فوکو روشنفکر باید این وظیفه را در چارچوب قلمروهای «دانش»، «حقیقت»، «آگاهی»، و «گفتمان» انجام دهد (فوکو، ۱۹۷۳).

و بر معتقد بود نوع آرمانی اگر با عاملان انسانی میان‌جیگری شود قادر به تأثیر گذاشتن بر سیر کنش واقعی و در نتیجه تبدیل شدن به نیرویی در تاریخ است. روشنفکران غالباً نقش چنین واسطه‌ای را برای نوع آرمانی عقلانیت بازی می‌کنند. آن‌ها حاملان سطوح و شیوه‌های متفاوت عقلانیت‌اند (صدری، ۱۳۸۶: ۳۵-۶۳) و تلاش‌شان به سلطه عقلانیت در جامعه و استقرار

1. Edgar

مدرنیته منجر می‌شود. بر طبق نظر وبر، اگرچه روشنفکران در بیشتر موارد قشر جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهند اما ضرورتاً منافع طبقاتی خود را در تأملات فکری‌شان دنبال نمی‌کنند. این امر روشنفکران را قادر می‌سازد که فراتر از منافع‌شان بروند. عقلانی کردن^۱، جوهرهٔ عقلانیت^۲ است. این امر به قدری برای منافع ایده‌آلی روشنفکران اساسی است که از آن‌ها انتظار می‌رود در مقابل نقض آن، به خاطر ایدئولوژی هرکسی و از جمله خودشان، مقاومت کنند. همهٔ انواع ایدئولوژی‌ها برای روشنفکران چونان موانع دست و پاگیر جریان عقلانی شدن مستمر ایده‌ها ظاهر می‌شوند. روشنفکران از میان همهٔ گروه‌ها برای ساختن ایدئولوژی‌های خودخواهانه، از توانایی بیشتری برخوردارند و در مورد حفظ آن‌ها از چالش‌های درونی، از همهٔ گروه‌ها ناتوان‌تر هستند. از همین روی، ایدئولوژی‌های روشنفکران ذاتاً بی‌ثبات است (همان: ۱۰۹-۱۰۸-۹۱). با استفاده از نگاه وبر، علاوه بر تفسیر مبتنی بر تفهیم نقش روشنفکران، می‌توان به تمیین علی عملکردهای آنان نیز پرداخت. از منظر وبری، پژوهش علی می‌تواند در دو جهت پیش رود که برای سهولت می‌توان یکی را علیت تاریخی نامید و دیگری علیت جامعه‌شناختی است. علیت تاریخی آنست که اوضاع و احوال یگانه‌ای را که موجب رویدادی شده‌اند تعیین می‌کند. علیت جامعه‌شناختی بنا بر این می‌گذارد که میان دو نمود نسبتی منظم وجود دارد. این نسبت ضرورتاً به شکل: نمود الف حتماً نمود ب را پدید می‌آورد نیست بلکه می‌تواند چنین بیان شود: الف کم‌وبیش به شدت باعث تسهیل ب می‌شود (آرون، ۱۳۸۲: ۵۸۰). چنین نسبتی را می‌توان میان نقش روشنفکران ایرانی دوران مشروطیت و بروز انقلاب مشروطه از سویی و ناکامی‌های بعدی آنان در عقلانی‌سازی جامعه و اقتصاد، استقرار آزادی و حکومت قانون و گذار از سنت به مدرنیته از سوی دیگر برقرار کرد.

به نظر گرامشی روشنفکر باید در کسوت سازنده، سازمان‌دهنده و برانگیزنده‌ای پیگیر در حیات عملی جامعه مشارکت فعال داشته باشد و از تاریخ، تصویری استوار بر اصالت بشر ترسیم کند (گرامشی، ۱۹۷۱). تصور ما نهایتاً نیز از روشنفکران و تشخیص توانایی آن‌ها در فرا رفتن و جدایی از تعلقات طبقاتی (روشنفکران شناور یا معلق) و نقش تعیین‌کنندهٔ آنان در استقرار مدرنیته و تأمین آزادی‌های فردی و اجتماعی (مانهایم، ۱۹۵۶) بر همین منوال قابل درک است.

از نظر جهان‌نگلو روشنفکر کسی است که دارای قدرت تفکیک است و به همین دلیل مظهر و نمایندهٔ عقل انتقادی است. علاوه بر این، روشنفکر عامل گفت‌وگو و ابزار مبادلهٔ فرهنگی است و

1. Rationalization

2. Rationality

همواره نگاهی انتقادی نسبت به خود و جامعه‌اش دارد و به همین لحاظ او را می‌توان وجدان بیدار جامعه دانست (جهانبگلو، ۱۳۸۶: ۱۱۶-۱۸۷-۲۰۳). روشنفکران عصر مشروطه به‌رغم کوشش‌های در خور ستایش و شایسته تقدیرشان قادر به نهادینه کردن و استمرار بخشیدن به نقش تاریخی مورد انتظار و کسب موفقیت در زمینه عقلانی‌سازی جامعه، گسترش فردگرایی، کنار زدن سنت و استقرار مدرنیته به جای آن نبودند. اما به یقین در این ناکامی نمی‌توان فقط آن‌ها را مقصر دانست. به قول مارکس: «انسان‌ها تاریخ‌شان را می‌سازند، ولی نه آن‌چنان که خودشان دوست دارند، آن‌ها تاریخ را تحت شرایط دلخواه‌شان نمی‌سازند، بلکه تحت شرایطی این کار را انجام می‌دهند که مستقیماً در برابر آن‌ها وجود داشته و از گذشته به آن‌ها انتقال یافته است» (مارکس، ۱۳۴۷: ۲۳).

از دید ریتزر اساس یک انگاره تلفیقی، مفهوم سطوح واقعیت اجتماعی است (ریتزر، ۱۹۷۹ و ۱۹۸۱) و باز به‌زعم او یک انگاره اجتماعی تلفیقی باید به چهار سطح واقعیت اجتماعی و نیز روابط متقابل آن‌ها بپردازد. چنین انگاره‌ای باید پدیده‌های عینی سطح کلانی همچون دیوان‌سالاری، ساختارهای ذهنی کلانی چون ارزش‌ها، پدیده‌های عینی خردی مانند الگوهای کنش متقابل و واقعیت‌های ذهنی خردی چون فراگرد ساخت واقعیت را در نظر داشته باشد (ریتزر، ۱۳۸۲: ۶۳۷ و ۶۴۳).

پارسونز در اثر مشهورش (The social system) نظام اجتماعی را دربرگیرنده چهار کارکرد (وظیفه) اصلی می‌داند که به شکل‌های انطباق، دستیابی به هدف، یکپارچگی و حفظ الگو به ترتیب مضمون اصلی چهار خرده نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هر جامعه‌را تشکیل می‌دهند (پارسونز، ۱۹۵۱).

روشنفکران به اعتبار نقش آفرینشگر و آگاهی بخش‌شان و نیز به خاطر کوشش بی‌وقفه در راه عقلانی‌سازی همه عرصه‌های زندگی اجتماعی تأثیر دگرگون‌سازنده‌ای را بر هر چهار خرده نظام یاد شده باقی می‌گذارند. روشنفکران ایرانی عصر مشروطیت نیز چنین کرده‌اند، اما به دلایل تاریخی متعدد و متنوعی که آن را می‌توان در دو دسته: الف) اشتباه‌کاری و سوءگیری خطا و گزینش ره‌توشه‌های نامناسب برای طی طریق به سوی مدرنیته؛ و ب) جان‌سختی سنت و پایگاه اجتماعی قوی و مستحکم آن در جامعه، در ایفای نقش تاریخی‌شان با ناکامی مواجه شده و پس از واگذاری ناگزیر نقش تأثیرگذار و پیشگام خود به گروه‌ها و نیروهای اجتماعی دیگر، به حاشیه رانده شدند. در نتیجه، در فرایند عقلانی‌سازی جامعه شد آن‌چه شد و بر روشنفکران رفت آن‌چه رفت و بر سر مشروطیت و مدرنیته ایرانی آن آمد که همگان دیدند و در پژوهش‌های تاریخی پیش‌گفته به تفصیل ثبت شده است.

آزادی، حکومت قانون، تفکیک قوای سه‌گانه و ایجاد دستگاه قضایی مدرن و مدرنیته را جایگزین سنت کردن، ساختارهای ذهنی کلانی است که ارزش‌های حاکم بر سپهر روشنفکری متقدم را در ایران بازگو می‌کنند و انقلاب مشروطه به مثابه یک پدیده عینی سطح کلان حاصل دلبستگی آرمانی روشنفکران به این ارزش‌هاست. اما کنش‌های سیاسی روشنفکران و نوع رابطه آنان با حکومت و خرده نظام سیاسی و دست‌کم گرفتن نیروی مقاومت طرفداران سنت و نداشتن برنامه عمل برای راهبری فکری توده‌ها و ناتوانی در گسترش آگاهی و سواد در جامعه به‌منظور تغییر ذهنیت‌ها و نگرش‌ها در راستای عقلانی‌سازی، به مثابه پدیده‌های در سطح خرد که در مجموع بازگوی ناکامی و نامرادی این روشنفکران است، افول نقش اجتماعی و سیاسی آنان، تداوم حاکمیت سنت و عدم رشد عقلانیت و محقق نشدن آزادی و فردگرایی را رقم زد.

پیش‌فرض‌های تحقیق

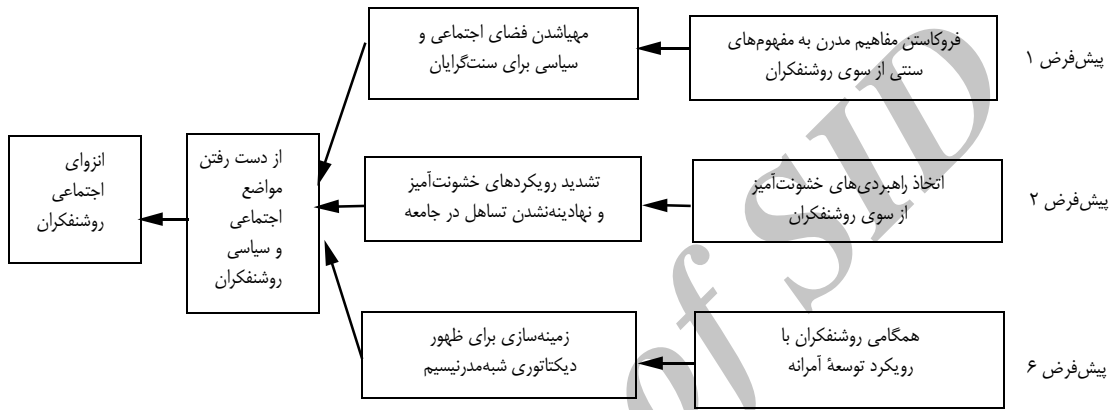
پیش‌فرض‌های پایه‌ای این تحقیق از این قراراند:

۱. فروکاستن مفاهیم مدرن به مفهومی‌های سنتی از سوی روشنفکران منجر به افول نقش آنان در جامعه شد.
۲. اتخاذ راهبرد خشونت‌آمیز از سوی جریان روشنفکری یکی از علل از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار روشنفکران در جامعه است.
۳. انسداد فضای سیاسی جامعه از سوی رضاشاه باعث افول نقش سیاسی روشنفکران در جامعه شد.
۴. در اقلیت بودن قشر تحصیلکرده و متوسط جامعه موجبات کاهش و در نهایت افول نفوذ اجتماعی و سیاسی روشنفکران را در جامعه فراهم ساخت.
۵. مخالفت‌های گسترده و روزافزون حامیان سنت با فعالیت‌های روشنفکران موجب انزوای اجتماعی و سیاسی این گروه نوپرداز در جامعه شد.
۶. همگامی روشنفکران با الگوی توسعه‌آمرانه در دوره پهلوی اول منجر به از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار آنان در جامعه شد.

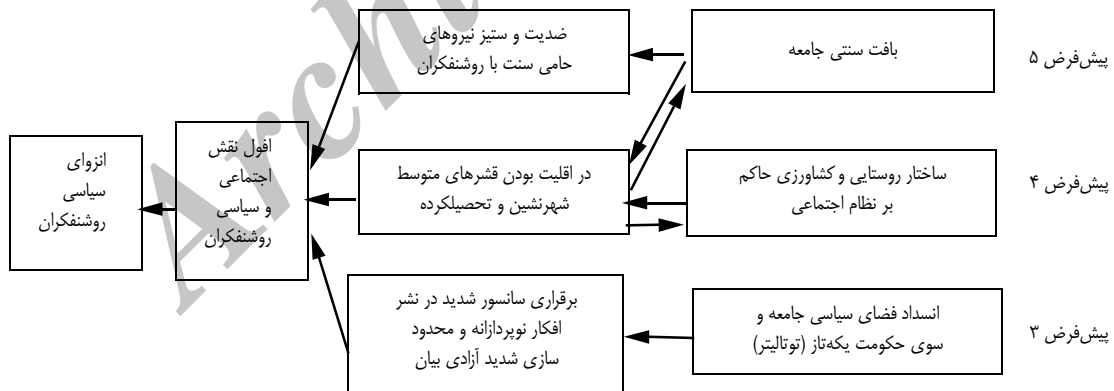
مدل تحلیل

پیش‌فرض‌های یاد شده را می‌توان به صورت مدل‌های تحلیلی زیر منظم کرد:

پیش‌فرض‌های ۱، ۲ و ۶ به نوع‌کنش روشنفکران اشاره دارند و مدل تحلیلی آن به این صورت قابل تنظیم است:



پیش‌فرض‌های شماره ۳، ۴ و ۵ به مسائل ساختاری در جامعه اشاره دارند و مدل تحلیلی آن به این صورت قابل تنظیم است:



ویژگی‌های روشنفکران نسل اول

روشنفکران آستانه مشروطیت تا پایان سلطنت پهلوی اول که روشنفکران متقدم و نسل اول در ایران تلقی می‌شوند ویژگی‌هایی داشتند که آن‌ها را از روشنفکران دوره‌های بعدی تاریخ ایران متمایز می‌کند. اهم این ویژگی‌ها از حیث خاستگاه طبقاتی، مبانی فلسفی و اندیشگی، نوع نگرش به سنت و مدرنیته و نوع رابطه با حکومت از این قراراند:

۱. این روشنفکران از حیث خاستگاه طبقاتی عمدتاً به طبقه حاکم و نخبگان اقتصادی جامعه یعنی اشراف زمین‌دار، نزدیکان به دربار تعلق داشته و یا فرزندان کارمندان عالی‌رتبه دستگاه دولتی یا فرزندان نظامیان رده‌بالا بوده‌اند (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۵۶-۵۷).

۲. از نظر جهان‌بینی و مبانی اعتقادات فلسفی عمدتاً لیبرال، مدرنیست، رفرمیست، مخالف سنت‌های دینی و دلبسته میراث‌های فکری و اندیشگی ایران باستان بوده‌اند.

۳. روشنفکران عصر مشروطیت و پهلوی اول عمدتاً طرفدار غرب و دلبسته روسیه، فرانسه و یا انگلستان بوده‌اند. این روشنفکران بعدها به گرایش‌ها و مشرب‌های مختلف تقسیم شدند ولی روی هم رفته سرچشمه اندیشه‌های روشنفکران ایرانی بیشتر به زادگاه اندیشه تجدد یعنی غرب اروپایی برمی‌گردد (گودرزی، ۱۳۸۶: ۷۹-۸۰).

۴. روشنفکران این دوره عمدتاً در پی دگرگون کردن باورهای قدیم، محو سنت‌ها و درانداختن طرحی نو در نگرش‌ها، طرز فکرها و کنش‌های اجتماعی و عمومی (روابط و مناسبات مردم) و نیز عمدتاً سکولار و لائیک بوده‌اند (بشیریه، ۱۳۸۳؛ حجازیان، ۱۳۷۶).

۵. روشنفکران نسل اول به جنبه‌های «اثبات‌گرایی مدرنیته» بیش از جنبه‌های دیگر آن از قبیل دموکراسی و حقوق بشر توجه کرده‌اند و در نتیجه عمدتاً به سمتی روی کردند که تماماً به صنعتی شدن، علم، فناوری و ایدئولوژی توسعه‌گرا ختم شد (وحدت، ۱۳۸۳: ۱۲۳-۱۳۰) و نتیجه نهایی این طرفداری از استراتژی توسعه‌آمرانه، پیدایش رژیم دیکتاتوری و شبه مدرنیسم پهلوی اول بوده است.

۶. بسیاری از این روشنفکران، مدرنیته را پدیده‌ای بسته و دارای مرزهای تغییرناپذیر می‌دانستند که این برداشت از تفکر جدید و جامعه معاصر، سبب بی‌توجهی و بعضاً به غفلت و انهدان چشم‌انداز دموکراتیک از مدرنیته شد و اندیشه این روشنفکران دلبسته به سکولاریسم را پر از کلیشه‌ها و مقولات جزمی کرد. این روشنفکران به‌ویژه در دوره پهلوی اول با تقلیل دادن پروژه مدرنیته به فرایند مدرنیزاسیون فقط بر یک رشته از تحولات عینی (تکنیکی، کمی و فنی) تأکید داشتند و عدم اشتیاق به گفت‌وگو در میان آن‌ها پیامدهای فرهنگی بسیار مخربی داشت

(میرسپاسی، ۱۳۸۱: ۱۳۳-۱۱-۱۰).

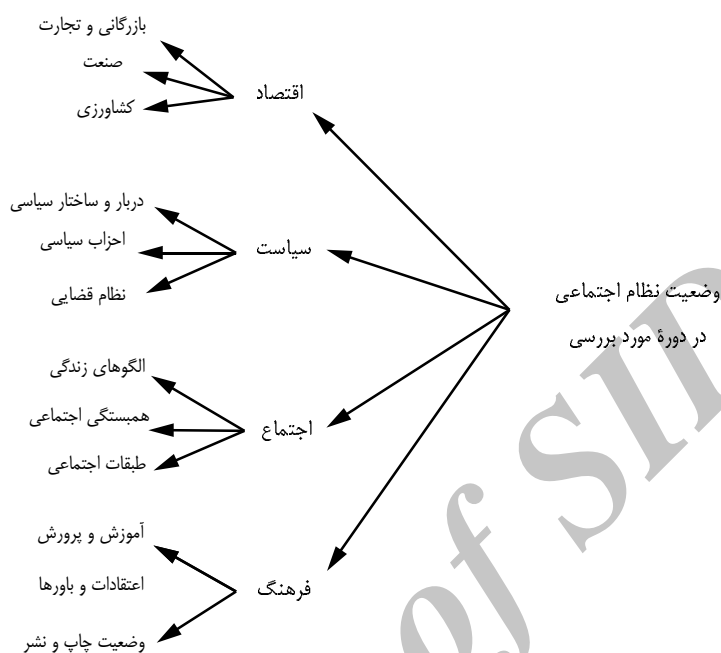
۷. روشنفکران این دوره به دلیل «آرمانی کردن مدرنیته»، «رویکرد بیش از حد خوش‌بینانه به عقلانیت ابزاری و مفهوم پیشرفت» و همچنین به دلیل «عدم وجود گفت‌وگویی انتقادی با سنت و داد و ستد گفت‌وگویی با مدرنیته غربی و ضعف عقل‌گرایی لیبرالی در برابر دو جنبش چپ و اسلامی در ایران» (جهانبگلو، ۱۳۸۶: ۱۲۲)، افول نقش اجتماعی و سیاسی خود را در جامعه رقم زدند.

۸. این روشنفکران از حیث نوع رابطه با حکومت چندان به حکومت نزدیک بوده‌اند که پاره‌ای از آن‌ها را می‌توان روشنفکران حکومتی لقب داد. روشنفکرانی مانند ملک‌مخا، فروغی و علی اصغر حکمت از آن جمله‌اند.

از جمله گروه‌های روشنفکری فعال و منتقد در دوره پهلوی اول می‌توان از گروه چپ معروف به ۵۳ نفر نام برد که چهره برجسته آن تقی ارانی است. او نقش مهمی در شکل‌گیری و سازمان‌دهی فعالیت‌های انتقادی این گروه علیه نظام توتالیتر وقت (پهلوی اول) داشت. ارانی که به همراه سایر اعضای گروه ۵۳ نفر در ۱۳۱۶ دستگیر شده بود در جلسه محاکمه‌اش ضمن به چالش کشیدن نظام یک‌ه‌تاز وقت بر این نکته تأکید گذاشت که: اگر می‌خواهید لباس غربی، مد غربی، نهادهای غربی، تکنولوژی غربی و شیوه زندگی غربی را اقتباس کنید باید فلسفه‌های غربی را نیز اقتباس کنید (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۴۷). به این ترتیب شاید بتوان گفت که گفتمان مارکسیستی در کنار طرفداری آرمانی از تمدن غربی از ویژگی‌های مهم روشنفکران نسل اول در ایران است که به نوبه خود به دلیل عدم رشد عقلانیت در جامعه و ستیز نمایندگان سنت با این رویکرد به فرایند افول نقش روشنفکران و انزوای اجتماعی و سیاسی آنان در جامعه دامن زد.

وضعیت نظام اجتماعی

شرایط ویژه اقتصاد سیاسی ایران در دوره مورد بررسی از سویی و کوشش حکومت برای آشنایی با علوم و فناوری‌های غربی و تربیت متخصص از طریق اعزام دانشجو به خارج از کشور از سوی دیگر موجب پیدایش گروه اجتماعی تحصیل‌کردگان و نیز شکل‌گیری اندیشه‌های انتقادی نسبت به نظام سیاسی و ساختار اجتماعی حاکم بر کشور شد. مسخ‌صات جامعه و اقتصاد ایران در عصر مشروطیت و پهلوی اول را می‌توان در قالب چهار خرده نظام اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مورد بررسی قرار داد. برای بررسی وضعیت هر یک از این خرده نظام‌ها، شاخص‌هایی تعیین شده است که در نمودار زیر بازگو شده‌اند:



نمودار وضعیت نظام اجتماعی در دوره مورد بررسی

--خرده نظام اقتصادی: نظام اقتصادی ایران در قرن نوزدهم نمونه بارز اقتصاد معیشتی و خودبسنده سنتی است که ستون فقرات آن کشاورزی و دامداری و اقتصاد روستایی و شبانی بود. هرچند فعالیت‌های تازه تأسیس تجاری، خدماتی و صنعتی جدید جزئی اندک از این نظام اقتصادی را تشکیل می‌دادند اما غلبه ساختار سنتی بر نظام اقتصادی مانع از ریشه‌گرفتن مناسبات جدید در ساختار اقتصادی بود.

۱) بازرگانی و تجارت: یکی از ویژگی‌های اقتصاد ایران در قرن نوزدهم فقدان ارتباطات بود. جاده‌های ایران «مال رو» بود و ارتباط دو نقطه به‌زحمت و با صرف زمان طولانی صورت می‌گرفت. در سال ۱۳۰۴ کشور ایران کم‌تر از ۳۲۰۰ کیلومتر راه داشت که تازه بیشتر آن نیز خراب و غیرقابل استفاده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۳۴). مجموع خط آهن ایران که به‌کوشش ناصرالدین شاه بر پا شده بود پانزده کیلومتر و شامل یک خط تک‌مسیر میان تهران و حضرت عبدالعظیم بود و راه آبی هم اعم از طبیعی یا مصنوعی وجود نداشت (زیباکلام، ۱۳۸۵: ۴۶). به خاطر همین فقدان شبکه ارتباطی مناسب و عدم وجود امنیت در راه‌های مورد استفاده، تجارت

و بازرگانی به دشواری صورت می‌گرفت. اگرچه ایران از گذشته‌های دور شاهراه اصلی تبادلات شرق و غرب، محل عبور جاده ابریشم و کانون فعالیت‌های بازرگانی و تجاری بود اما از قرن هفدهم وجود مانعی به نام دولت عثمانی بر سر راه اروپاییان سبب شد که آن‌ها راه‌های جدیدی برای ارتباط با شرق پیدا کنند که از جمله آن‌ها کانال سوئز و تنگه امید نیک است. این عامل خارجی از سویی و حاکمیت سلسله‌هایی که ریشه ایللی و قبیلله‌ای داشتند و بنابه ماهیت کوچندگی و ایللیاتی خود توجهی به احداث راه‌های مناسب بین آبادی‌ها و شهرهای مختلف نمی‌کردند از سوی دیگر، مانع رشد فعالیت‌های بازرگانی و تجاری بوده است که به نوبه خود از مهم‌ترین لوازم تحول ساختار نظام اقتصادی در عصر نوین به شمار می‌آید.

حکومت قاجار در نتیجه عهدنامه‌های گلستان (۱۱۹۲) و ترکمن‌چای (۱۲۰۷) با روسیه و عهدنامه ۱۲۳۶ با انگلستان یک رشته حقوق (کاپیتولاسیون) تجاری به تجار و بازرگانان روسیه و انگلستان اعطا کرده بود (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۴۷) و این کاپیتولاسیون‌ها، دو قدرت یاد شده را قادر ساخت تا هر جا که می‌خواهند کنسولگری و نمایندگی تجاری در ایران دایر کنند و بازرگانان خود را نه تنها از حقوق گمرکی هنگفت واردات، بلکه از عوارض داخلی و محدودیت‌های مسافرتی محلی معاف دارند و این در شرایطی بود که تجار ایرانی مشمول مالیات‌ها، تعرفه‌ها و عوارض داخلی هنگفت بودند. تورم نیز موقعیت رقابتی تجار بومی را در برابر بازرگانان اروپایی تضعیف می‌کرد (همان: ۵۵-۵۶). این وضعیت به شکل‌گیری تعارض میان طبقه رو به گسترش بوژوازی تجاری و دستگاه حکومتی منجر شد. با این حال رشد تجارت خارجی موجب تماس ایران با کشورهای اروپایی شد و در کنار آن ترجمه و نشر افکار فیلسوفان و متفکران عصر روشنگری اروپا و دیگر افکار ترقی خواهانه به پیدایش گروه اجتماعی روشنفکران منجر شد که بستر جامعه ایران را برای تحولات اجتماعی و سیاسی جهت‌گیری شده به سوی مدرنیته آماده نمود که یکی از پیامدهای آن رخداد انقلاب مشروطیت است.

در دوره پهلوی اول سرمایه‌گذاری قابل توجهی در زمینه ساخت، توسعه و یا مرمت جاده و خط آهن انجام شد و در نتیجه این اقدامات بود که در سال ۱۳۲۰ بیش از ۲۰ هزار کیلومتر راه در وضع نسبتاً خوبی نگهداری می‌شد و مجموع طول خط آهن ایران به ۱۶۰۰ کیلومتر می‌رسید (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۳۳). با توجه به بهبود ارتباطات و برقراری امنیت هرچه بیشتر در جاده‌های کشور، از سویی تجارت و بازرگانی از رونق بیشتری برخوردار گردید و از سوی دیگر منبع درآمد تازه‌ای به نام نفت وارد بودجه شد که به نوبه خود باعث افزایش حجم تجارت خارجی و در نتیجه تقویت ارتباط با خارج شد. این تحولات شرایط لازم برای تنوع‌یابی مشاغل، تقویت فعالیت‌های تخصصی و مشاغل نیازمند دانش و مهارت‌های عملی را موجب

گردید و از آن طریق نیاز به گسترش آموزش عالی، تأسیس دانشگاه و به تبع آن تقویت روشنفکران را به دنبال آورد.

۲) صنعت: صنایع ایران که عمدتاً بازمانده‌های فعالیت‌های تولید عصر ما قبل انقلاب صنعتی بودند به هیچ روی توان رقابت و برابری با تولیدات اروپاییان را نداشتند. در این دوره فقط ۱۰ درصد نیروی کار کشور در بخش صنایع شهری و تجارت و خدمات دولتی و ۹۰ درصد دیگر در بخش کشاورزی مشغول به کار بودند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۱۲) و این بازگویی آن است که جامعه ایرانی، جامعه‌ای کاملاً کشاورزی با آداب و رسوم و فرهنگ روستایی و بیگانه با مدرنیسم بود. این ساختار عقب‌مانده شاید یکی از دلایل همراهی برخی روشنفکران تأثیرگذار دوره پهلوی اول نظیر فروغی و تقی‌زاده با رویکرد توسعه آمرانه است. ابراهامیان در این زمینه می‌نویسد: «دولت رضاشاه با ایجاد حصارهای بلند تعرفه‌ای، اعمال انحصارات دولتی، احداث کارخانه‌های جدید توسط وزارت صنایع، تأمین وام با بهره کم برای صاحبان آینده کارخانجات از طریق بانک ملی، وسیله صنعتی کردن کشور را فراهم ساخت» (ابراهامیان، ۱۳۸۵).

اقدامات شبه مدرنیستی رضاشاه با حمایت و پشتیبانی روشنفکران آغاز شده بود اما برخی روشنفکران ایران که خود پشتوانه فکری لازم برای اصلاحات و نوسازی را فراهم کرده بودند، به تدریج و پس از بروز خصیلت‌های استبدادی در رضاشاه، از نظام سیاسی حاکم فاصله گرفتند. شاه چون نتوانست برای نهادهای حکومتی خود پایگاه‌های اجتماعی لازم را به دست آورد و از آن‌جا که بدون کمک یک حزب سیاسی سازمان‌یافته حکومت می‌کرد و اقدامات نوسازی‌اش نیز آماج حملات مداوم سنت‌گرایان بود. با از دست دادن حمایت روشنفکران ناگزیر شد که از شدت و دامنه اصلاحات و نوسازی بکاهد و این تمهید ناگزیر، نه فقط تحول ساختار اقتصادی کشور و از آن طریق سرعت حرکت نوسازی را دچار وقفه کرد بلکه هم پادشاه توسعه‌گرا و هم اجتماع در حال نضج روشنفکری کشور را در مقابل حملات مداوم سنت‌گرایان آسیب‌پذیر ساخت. ارزیابی نادرست از سیاست‌های بین‌المللی و اشتباه‌کاری در سیاست خارجی و به تبع آن زمینه‌سازی ناخواسته و ناآگاهانه اشغال خاک ایران توسط متفقین و سقوط و تبعید رضاشاه و وابستگی سیاسی ناگزیر پسرش که پس از وی توسط متفقین به روی کار آورده شد را نباید پیامد اجتناب‌ناپذیر ناهمسویی نیروهای اجتماعی داخلی و تعارض سه سویه میان شاه، روشنفکران و سنت‌گرایان دانست که به‌طور طبیعی به از دست رفتن پایگاه اجتماعی و سیاسی روشنفکران منجر شد.

۳) کشاورزی: اساس و ستون فقرات اقتصاد ایران در اوایل قرن نوزدهم متکی بر کشاورزی و دامداری و اقتصاد روستایی و شبانی بود. به نوشته کاتوزیان ۹۰ درصد جمعیت شاغل ایران در

بخش کشاورزی و ۱۰ درصد مابقی در صنعت و معدن و خدمات فعالیت می‌کردند (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۱۲). به‌طور کلی می‌توان گفت جامعه ایران در قرن نوزدهم (نظیر قرون قبل از آن) همچون یک روستای بزرگ بود که در آن نه از مبادله مستمر کالا خبری بود و نه از تبادل سازمان‌یافته خبر و اطلاعات نشانی داشت. در چنین شرایطی، طبیعی است که به دلیل جهل و بی‌سوادی عمومی، از علم و دانش و فناوری و از آگاهی‌های اجتماعی نیز اثر و نشانی نباشد. جامعه ایران در این زمان دور و بی‌خبر از جوامع صنعتی شده و مدرن بود. از چنین جامعه عقب‌مانده‌ای نمی‌شد انتظار داشت که با اقدامات تعداد اندکی روشنفکر محصور در این شرایط ساختاری با سرعت به سوی عقلانیت، آزادی و فردگرایی حرکت یا حتی جهت‌گیری کند.

بررسی تاریخ شکل‌گیری جریان روشنفکری مدرن ایران نشان می‌دهد که روشنفکران برجسته نیمه دوم قرن نوزدهم از حاشیه فلات ایران (نزدیک‌تر به اروپا، همجوار با روسیه و عثمانی) و یا به دور از فضای منفعل‌کننده داخلی در خارج از کشور نشو و نما یافته بودند. آخوندزاده، طالب اف تبریزی و ملک‌خان نمونه‌های درخور توجه این وضعیت‌اند. گو آن‌که روشنفکران نسل اول، به‌رغم محدودیت‌های ساختاری اشاره شده تأثیر شگفت‌انگیزی بر جامعه عقب‌مانده ایران گذاشتند که نتیجه بی‌واسطه آن بروز انقلاب مشروطیت است؛ اما قدرت مقاومت سنت و نامجهز بودن تحول‌خواهان و متجددان به ابزارهای لازم برای مقابله با آن موجب شد که سرانجام مدتی پس از انقلاب مشروطه به دلیل جهل و بی‌سوادی اکثریت مردم سنتی بودن بافت جامعه و پیوند بی‌واسطه روشنفکران با طبقه رو به زوال اشراف زمین‌دار و یک رشته عوامل دیگر، نفوذ اجتماعی و سیاسی روشنفکران به سرعت رو به افول گذارد.

--خرده نظام سیاسی: نظام سیاسی ایران در دوره مورد بررسی به تبعیت از ساختار عقب‌مانده و ماقبل صنعتی اقتصاد، ساختاری فئودالی و ماقبل مدرن داشت. استبداد و دیکتاتوری، یکه‌تازی (توتالیتریسم)، بی‌قانونی و روابط سیاسی از نوع ارباب و رعیتی از سویی و بیماری مزمن فرمان‌پرستی ملهم از پاتریمونیاالیسم از سوی دیگر مشخصه‌های اصلی این نظام‌اند که وضعیت تناقض‌نمایی (پارادوکسکال) را برای کار روشنفکری ایجاد می‌کنند؛ به این معنی که از سویی بهانه‌های ملموسی برای تبلیغ برضد نظم سیاسی مستقر به دست روشنفکران تحول‌خواه می‌دهند و از سوی دیگر با انسداد سیاسی و فکری‌ای که ایجاد می‌کنند مانع از هرگونه کار روشنفکری در زمینه تنویر افکار و ترویج آگاهی‌های نوین می‌شوند.

(۱) دربار و ساختار سیاسی: در این نظام سیاسی پادشاه در رأس الیگارشسی حاکم قرار داشت و فرمانروای مطلق بود. نه حزبی وجود داشت و نه تشکیلات سیاسی و نه حقوق سیاسی یا حتی حقوق صنفی. در این جامعه استبدادزده نه امنیت سیاسی در کار بود و نه ملجا و پناه اجتماعی و

نه قانون و یا نیروی اجتماعی مقتدری وجود داشت که بتواند در مقابل قدرت سرکوبگر شاه و دربار عرض اندام کند. توده مردم، رعیت به حساب می‌آمدند و تنها انتظاری که از آنان می‌رفت آن بود که همچون گله گوسفند از شبان خود «قبله عالم» تبعیت نمایند (زیبا کلام، ۱۳۸۲: ۴۹).

رضاشاه پس از تثبیت قدرت خود، به ایجاد یک بوروکراسی نوین دولتی یکه‌تاز (توتالیتار) دست زد و با سازماندهی ارتش در جهت حمایت از دربار و پادشاه توانست سیطره مطلق خود را بر نظام سیاسی اعمال کند. به این ترتیب، با شکل‌گیری فضای ارباب و وحشت دیکتاتوری، امکان و فرصت هرگونه فعالیت روشنفکری و روشنگری از دست رفت که پیامد محتوم آن انزوای روشنفکران بوده است.

۲) احزاب سیاسی: به علت بافت روستایی و سنتی، جامعه هنوز به آن مرحله از رشد اجتماعی و فرهنگی نرسیده بود که حزب یا تشکلی سیاسی در آن فعالیت داشته باشد. گو آن‌که اصلاحات فراگیر امیرکبیر در دوره کوتاه صدارتش زمینه لازم را فراهم کرده بود تا به دستور ناصرالدین شاه اولین نهادهای سیاسی به نام «شورای دولت» و «مصلحت‌خانه» تأسیس شود و اگرچه نخستین جمعیت (حزب) سیاسی به نام «فراموشخانه» توسط ملک‌خان در همین دوره تأسیس شده بود اما هیچ یک از این تشکلهای به دلیل عقب‌ماندگی شدید فکری و فرهنگی مردم، به متن زندگی اجتماعی راه نیافت و در میان توده‌های مردم نفوذ پیدا نکرد. به گزارش آدمیت هدف ملک‌خان از تأسیس فراموشخانه آشنا کردن مردم به ترقی و اندیشه جدید اروپایی و پرورش کادری بود که بعدها در مصادر امور کشوری قرار گیرند (آدمیت، ۱۳۵۱: ۶۳)، اما چون کار «فراموشخانه» بالا گرفت و کسانی از طبقه حاکم به آن روی آوردند، «دستگاه حاکم یعنی دولتیان مخالف اصلاح و ملایان متعصب سنت خواه با هم به دشمنی با فراموشخانه برخاستند و نهایتاً ناصرالدین شاه حکم انحلال آن را داد» (همان: ۷۴). علاوه بر این، از جمله دیگر احزاب و سازمان‌های سیاسی معروف که قبل از انقلاب مشروطیت در ایران فعالیت می‌کردند می‌توان از «مرکز غیبی»، «حزب اجتماعیون - عامیون»، «مجمع آدمیت»، «کمیته انقلابی» و «انجمن مخفی» نام برد (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۷۰) که سازماندهی و هدایت همه آن‌ها توسط روشنفکران صورت می‌گرفت و جهت‌گیری‌های خشونت‌آمیز و غیرلیبرالی اغلب آن‌ها، نتایج بدکارکردی متعددی را برای جنبش مدرنیته، یعنی آزادی‌خواهی، عقلانی‌سازی و فردگرایی تحت هدایت روشنفکران نسل اول، به دنبال داشت.

هم مرکز غیبی و هم حزب اجتماعیون - عامیون متأثر از اندیشه‌های سوسیالیسم انقلابی و مارکسیسم روسی بودند. ترور سیاسی به معنای جدید و به شیوه سازمان‌یافته تشکیلاتی و ایدئولوژیک میراثی است که از فعالیت‌های گروه اجتماعیون - عامیون ایران و فقفاز به فرهنگ

سیاسی جدید ایران راه یافت. ترور امین‌السلطان، سوء قصد به جان محمدعلی شاه و ترور بهبهانی از نمونه‌های این قبیل فعالیت‌های تروریستی است که به دست عوامل اجتماعیون - عامیون (سوسیال دموکرات) طرح‌ریزی و اجرا شد (آجودانی، ۱۳۸۶: ۴۲۶).

«مجمع آدمیت» در تهران و به وسیله میرزا عباس قلی‌خان قزوینی (دوست نزدیک ملک‌خان) که بعدها شهرت آدمیت را به نامش افزود، تأسیس شد (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۷۱). به نوشته آدمیت، مهندسی اجتماعی برای دستیابی به توسعه ملی و کسب آزادی‌های فردی و برابری اجتماعی در حقوق عمومی بدون توجه به اصل و نسب و مذهب اهداف اصلی مجمع آدمیت را تشکیل می‌داد (آدمیت، ۱۳۴۰: ۲۰۶ - ۲۰۷).

«کمیته انقلابی» از دیگر تشکل‌های مهم ایجاد شده از سوی روشنفکران در عصر مشروطیت بود که افکار و تمایلاتی رادیکالی داشت. به گفته ملک‌زاده که پدرش ملک‌المکلمین رئیس این گروه بود، کمیته از ۵۷ روشنفکر رادیکال تشکیل شده بود که خواهان براندازی استبداد و استقرار حکومت قانون و عدالت بودند (ملک‌زاده، ۱۳۲۵: ۱۴۸ - ۱۴۹). برخی روشنفکران نامدار این دوره نظیر سیدجمال واعظ، حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی، سردار اسعد بختیاری و سلیمان میرزا اسکندری که بعدها به عضویت حزب دموکرات درآمد از جمله مهم‌ترین اعضای ۵۷ نفره کمیته انقلابی بودند (آجودانی، ۱۳۸۶: ۱۴۱).

در حالی که «کمیته انقلابی»، «مجمع آدمیت»، «احزاب اجتماعیون - عامیون» و «مرکز غیبی» را روشنفکران تشکیل داده بودند، «انجمن مخفی» اعضایش خود را عمدتاً از طبقه متوسط سنتی برگزیده بود. ناظم‌الاسلام کرمانی عضو مؤسس آن بود و سیدمحمد طباطبایی و سید عبدالله بهبهانی با آن در ارتباط بودند. خواسته‌های این انجمن شامل قواعد ملی، عدالت و تشکیل عدالت‌خانه، اصلاح ساختار مالیاتی و عادلانه کردن آن، تقویت تجارت داخلی، محدودیت اختیارات دولت مردان و اجرای قوانین شرع مقدس می‌شد (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۷۳).

تمامی این احزاب و سازمان‌ها به رغم تفاوت‌هایشان یک هدف مشترک داشتند و آن از بین بردن رویه و شیوه استبدادی حکومت قاجار و برقراری مشروطیت و حکومت به شیوه پارلمانی بود. برای دستیابی هرچه سریع‌تر به این هدف برخی روشنفکران عصر مشروطیت دست به فروگاهی مفاهیم مدرن به مفهوم‌های سنتی زدند. مثلاً ملک‌خان به عنوان برجسته‌ترین روشنفکر عصر مشروطیت برای جلب و جذب قشر روحانیت در مبارزه علیه حکومت قاجار چنین وانمود می‌کرد که اساس دموکراسی، آزادی و حکومت مشروطه پارلمانی ریشه در احکام و روایات اسلامی دارد. اگرچه همراه‌سازی نمایندگان جریان تفکر سنتی با اهدافی ترقی‌خواهانه روشنفکران موجب شد که بالأخره توده‌های مردم شهری به کمک این احزاب و

انجمن‌ها و رهبری جناح مترقی روحانیت انقلاب مشروطیت را به راه اندازند، اما کشمکش‌هایی که بعد از پیروزی انقلاب مشروطیت بین جریان‌های روشنفکری و نمایندگان قشر سنتی درگرفت و ستیز بی‌وقفه و همه‌جانبه سنت‌گرایان با ترقی‌خواهان و اتخاذ راهبرد خشونت‌آمیز از سوی بعضی از جریان‌های روشنفکری که به صورت ترور مخالفان آزادی و دموکراسی از سوی حزب اجتماعیون-عامیون تجلی پیدا کرد و تند روی برخی روزنامه‌هایی که از سوی گروه‌های روشنفکری منتشر می‌شد نه فقط اسباب انهدام مجلس اول را فراهم کرد بلکه همبستگی و انسجام اجتماعون میان جریان‌های اپوزیسیون حکومت را به حداقل رساند و سبب‌ساز هرج و مرج در جامعه شد و در نهایت باعث از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار روشنفکران در جامعه و اسباب انزوای آنان گردید.

هنگام روی کار آمدن رضاخان چهار حزب سیاسی در ایران فعالیت می‌کردند: «۱. محافظه‌کاران از حزبی با اسم بی‌مسمای «حزب اصلاح‌طلب» ۲. اصلاح‌طلبان از «حزب تجدد» ۳. رادیکال‌ها از «حزب سوسیالیست» ۴. انقلابیون از «حزب کمونیست» (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۰۹). رهبران حزب محافظه‌کار «اصلاح‌طلب» را روحانیون بزرگ، تجار توانگر و اشراف زمین‌دار نظیر مدرس، شاهزاده فیروز فرمانفرما، قوام‌السلطنه و سیداحمد بهبهانی تشکیل می‌دادند. «حزب تجدد» را داور، تیمورتاش و تدین به‌وجود آوردند. بسیاری از روشنفکران برجسته این دوره نظیر تقی‌زاده، فروغی و بهار از اعضای این حزب بودند. برنامه حزب تجدد خواستار جدایی دین از سیاست، صنعتی کردن کشور، ایجاد تسهیلات آموزشی برای همگان از جمله زنان و ایجاد ارتش منضبط و بوروکراسی کارآمد بود (همان: ۱۱۱). روشنفکران برجسته این دوره که در این حزب و احزاب دیگر بودند تحقق چنین برنامه‌ای را نه با بهره‌گیری از کمک‌ها و مشارکت سیاسی توده‌های مردم بلکه با توسل به قلدر قدرتمندی همچون رضاخان امکان‌پذیر می‌دانستند و این نیز خود یکی از جهت‌گیری‌های کنشی نسنجیده و نامناسب روشنفکران نسل اول بود که سرانجام به ناکامی در استقرار مدرنیته و برقراری آزادی و حکومت قانون در کشور و به دنبال آن نامرادی در به‌دست آوردن پایگاه اجتماعی تأثیرگذار و آسیب‌پذیری لامحاله و لاعلاج در برابر قدرت روزافزون پادشاه و دستگاه حکومت منجر شد که نتیجه محتوم و غایبی آن انزوای اجتماعی روشنفکران بوده است.

۳) نظام قضایی: تاریخ قانون‌گذاری جدید ایران با وزارت عدلیه سپهسالار آغاز گردید و دستگاه عدلیه جدید به کوشش میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله تأسیس یافت. قوانین نو وضع شدند، دستگاه قضاوت استقلال نسبی پیدا کرد و قانون اساسی نوشته شد. نظام قانونی جدید بر اصول موضوعه «عرفی»، برپایه «علم و عقل» و در جهت عدالت و مساوات به‌وجود آمد

(آدمیت، ۱۳۸۶: ۱۷۲-۱۷۳). البته قبل از میرزا حسین خان سپهسالار، امیرکبیر گام‌هایی در این زمینه برداشته بود و تلاش کرده بود که در عملکرد محاکم شرع اصلاحاتی انجام دهد و با تفکیک قوانین شرعی و عرفی دست روحانیون را از قضاوت در امور عرفی کوتاه نماید.

به نوشته آدمیت «قانون جدید بر دو پایه بنا گردید: امر قضاوت طبق قواعد مشخصی انجام گرفتن و دستگاه مجریه اختیار مداخله‌ای در محاکم قضایی نداشتن. روح قانون در عدالت‌خواهی است. خاصه در امور جزایی جانب انصاف نگاه داشتن و سنت شکستن در احکام بی‌قاعدگی سخت صادر کردن. همان انگیزه سبب شد که رسیدگی به قضایای جزایی از صلاحیت دستگاه حکومتی ولایات یکسره خارج گردد و آن رشته امور به محکمه پایتخت ارجاع شود (همان، ۱۷۶-۱۷۷).

میرزا حسین خان سپهسالار در مورد عدم دخالت روحانیون در امور قضاوت عرفی طی نامه‌ای به مستشارالدوله می‌نویسد: «اعتقاد من درباره حضرات مالاها بر این است که ایشان را باید در کمال احترام و اکرام نگاه داشت و جمیع اموراتی که تعلق به آن‌ها دارد از قبیل نماز جماعت و مواعظه، به قدری که ضرر به جهت دولت وارد نیاید و اجرای صیغه عقد و طلاق و حل مسائل شرعی و ما يتعلق بها را به ایشان واگذار نمود و به قدر ذره‌ای در امورات حکومتی (محاکم عرفی) آن‌ها را مداخله نداد» (همان: ۱۷۹).

اصلاحات میرزا حسین خان سپهسالار در نظام قضایی و سایر موارد با مقاومت‌ها و مخالفت‌های شدید از جانب بعضی از روحانیون سنتی و متعصب از جمله ملاعلی‌کنی روحانی محافظه‌کار سنتی پایتخت و شاهزادگان مستبد قاجار روبه‌رو گردید و با عزل او توسط ناصرالدین شاه دوام نیافت.

بعد از انقلاب مشروطیت با تنظیم قانون اساسی جدید و مدرن که براساس قوانین اساسی سوئیس، بلژیک و فرانسه و آمیزه‌ای از قوانین اسلامی بوده است و در آن تفکیک قوای سه‌گانه محترم شمرده شده بود، کوشش شد که جایگاه مستقل نظام قضایی تازه بنیاد محفوظ بماند. در این ارتباط، کاتوزیان در کتاب «اقتصاد سیاسی» می‌نویسد: «شیخ فضل‌الله نوری، که ظاهراً نگران آثار زیانبار قوانین جدید در مذهب بود، احتمالاً بیشتر نگران این مسئله بود که در صورت تأسیس یک دادگستری جدید و مستقل، قدرت قضایی مجتهدان مذهبی کاهش یابد. زیرا بسیاری از روحانیان، گذشته از قضاوت در موارد جزئی کم‌اهمیت (و بخصوص آن دسته جرایمی که جنبه «اخلاقی» داشتند، مانند میخوارگی، دزدی‌های کوچک، زنا و غیره) به داوری درباره دعاوی مدنی مربوط به املاک و معاملات و مانند این‌ها نیز می‌نشستند. این کار که نزد اهل فن ترافع خوانده می‌شد به سبب رواج رشوه و فساد که علما محترم شیعه معمولاً از آن

اجتناب می‌کردند، بسیار بدآوازه بود. این بدان معنا نیست که همه آن‌هایی که به این امور می‌پرداختند فاسد بوده یا شیخ فضل‌الله مدافع این‌گونه فسادها بود. گذشته از آوازه خوب یا بد آن، این کار تأثیر به‌سزایی در حیثیت اجتماعی و قدرت مجتهدان مذهبی (حتی آن‌ها که بدان اشتغال نمی‌ورزیدند) داشت و با تأسیس یک نظام جدید قضایی از میان می‌رفت، چنان‌که رفت» (کاتوزیان، ۱۳۸۶: ۱۰۹).

در دوره پهلوی اول، علی‌اکبر داور مسئول ایجاد اصلاحات جدید در نظام قضایی کشور شد. داور عضو حزب تجدد بود که خواستار جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منضبط، بورکراسی کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی، صنعتی کردن کشور و عرفی‌سازی نظام قضایی کشور بود (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۱۱). داور توانست با ترجمه قوانین مدنی اروپا این مأموریت را به نحو احسن انجام بدهد. او نیز همچون دیگر روشنفکران از رویه مستبدانه رضاشاه رنجیده گردید و از ترس گرفتار شدن به آتش خشم شاه خودکشی کرد. خودکشی داور را دست‌کم از بعد نمادین می‌توان بازگویی استیصال و بی‌پناهی روشنفکران متقدم و احساس فقدان حمایت اجتماعی در بین آنان تعبیر کرد. این احساس در کنار شدت تهاجمات بی‌امان نمایندگان مدافعان سنت از دلایل به‌انزو و اکشیدن شدن روشنفکران است.

--خرده‌نظام جامعه‌ای: الگوی عمومی نظام جامعه‌ای در دوره مورد بررسی همان الگوی عمومی جوامع سنتی ماقبل نوین است. عدم رشد شهرنشینی، روستایی بودن بخش عمده جمعیت، وجود شیوه زندگی و معیشت شبانی و کوچندگی، جهل و بی‌سوادی همگانی، غلبه ویژگی‌های انتسابی، دشواری بیش از حد تحرک اجتماعی و عمومی، ساختار کم‌تنوع و کم‌تحرک شغلی، خاص‌گرایی و بیگانه‌ستیزی از مشخصات اصلی این خرده‌نظام در دوره مورد بررسی‌اند.

۱) الگوهای زندگی: تصویر اجتماعی ایران در اوایل قرن نوزدهم تصویر جامعه‌ای عقب‌مانده ماقبل صنعتی و سنت‌زده با حداقل امکانات برای زیست مناسب است و البته با مردمی که در حالت بی‌خبری از یکدیگر و از جهان خارج و ناآشنایی با الزامات عصر نوین زندگی می‌کردند. پژوهش‌های تاریخی در دسترس بازگویی آن است که: «ایران در آستانه قرن نوزدهم دارای ۵ الی ۶ میلیون نفر جمعیت بود. بین نصف تا یک‌سوم این جمعیت صحرائنشین بودند» (عیسوی، ۱۳۶۰: ۲۰). از میان جمعیت اسکان‌یافته حدود ۲۰ درصد شهرنشین و ۸۰ درصد مابقی در نزدیک به ۲۰ هزار روستا پراکنده بودند (زیباکلام، ۱۳۸۲: ۴۴). از اواخر قرن نوزدهم جمعیت شهری رو به افزایش گذاشت و از حدود ۱۰ تا ۱۴ درصد کل جمعیت در ابتدای قرن نوزدهم به ۲۰ تا ۲۵ درصد در پایان قرن رسید. به این ترتیب در نتیجه یک رشد ۳۰۰ درصدی، جمعیت

شهرنشینان از ۵۰۰ تا ۸۰۰ هزار نفر در اوایل این قرن به ۲ تا ۲/۵ میلیون نفر در پایان قرن رسید. (اطلاعات سیاسی و اقتصادی شماره ۵۸ و ۵۷، ۱۳۷۳).

در چنین شرایطی اما رشد تدریجی شهرنشینی، باعث افزایش تراکم مادی و اخلاقی جمعیت شد. به تدریج ارتباطات میان مردم در شهرها سریع‌تر و روان‌تر صورت می‌گرفت. استفاده از تلگراف سبب شد تا مناطق پراکنده و دورافتاده برای نخستین بار به هم متصل شوند و به تدریج از میان همان توده‌های شهرنشین بود که قشرهای متوسط شکل گرفت که خاستگاه اصلی روشنفکران است و اینان سبب‌ساز تحولات توسعه‌ای بعدی در ایران شدند. رشد شهرنشینی در دوره رضاشاه نیز ادامه پیدا کرد. حکومت «شبه مدرنیست» پهلوی اول با استفاده از منبع درآمد جدید (نفت) شروع به ترویج مظاهر تمدن غربی در شهرها کرد. این اقدام به نوبه خود به گسترش تمایلات شبه مدرنیستی در جامعه دامن زد و به پیدایش و تقویت روشنفکران منجر شد.

۲) همبستگی اجتماعی: اگرچه می‌توان انتظار داشت که جامعه ماقبل مدرن مورد بررسی که اکثریت مردم آن فقیر و بی‌سواد بوده‌اند به تعبیر دورکیمی از همبستگی اجتماعی مکانیکی زیادی برخوردار بوده باشد اما به دلایلی از جمله روستایی بودن اکثریت جمعیت، پراکندگی روستاها، فقدان راه ارتباطی و نبود وسایل حمل و نقل همگانی، غلبه مناسبات ارباب-رعیتی، بی‌سوادی اکثریت مردم، فقدان رسانه‌های همگانی و ناآگاهی مردم از وضعیت اجتماعات دیگر میزان همبستگی اجتماعی بسیار پایین بود. با این حال باید گفت که آن بخش از نظریه همبستگی اجتماعی دورکیم که مرتبط با قدرت و قوت وجدان جمعی است (دروکیم، ۱۳۶۹: ۸۳-۱۲۳) در این جامعه نیز صادق بوده است. این وجدان جمعی عمدتاً بر مبنای آموزه‌های دینی و زیر نفوذ روحانیان که مدیریت قضایی و مدنی این اجتماعات پراکنده و بی‌خبر از یکدیگر را به عهده داشتند شکل گرفته بود.

گودرزی در «دین و روشنفکران مشروطه» در زمینه فقدان همبستگی اجتماعی در دوران مشروطه می‌نویسد: «وضع روستاهای ایران بسیار اسفبار بود. بیماری، نبود بهداشت و آموزش، فقر عمومی و ناامنی در جای جای این روستاهای پراکنده و بی‌ارتباط و بی‌اطلاع از عالم و آدم بیداد می‌کرد. شهرهای ایران نیز وضعیتی بهتر از روستاها نداشتند. این شهرها بی‌شبهت به شهرهای قرون وسطایی نبودند و آن‌چنان سخت و زنده به بخش‌های رقیب و متنازع دسته‌بندی شده بودند که قدرت مقاومت در برابر حکومت مرکزی را نداشتند. محله‌های بالاسر با پایین‌سر، حیدری با نعمتی، کرد با ترک، عرب با عجم و... گویی دشمنان دیرینه بودند» (گودرزی، ۱۳۸۳: ۷۷).

آبراهامیان درباره پراکندگی اجتماعات در ایران و آثار منفی آن بر همبستگی اجتماعی در دوره مورد بررسی می‌نویسد: «جغرافیای طبیعی ایران، زمینه یک موزائیک اجتماعی است. بیابان وسیع مرکزی در میان چهار رشته کوه عظیم -- زاگرس، البرز، مکران و نواحی مرتفع -- جمعیت را در روستاهای تک‌افتاده، شهرهای پراکنده و قبایل کوچنده متفرق ساخته است. بسیاری از این روستاها و شهرها در انزوای کامل و خودمداری اقتصادی به سر می‌بردند» (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۱).

دشواری‌های جغرافیایی با تفاوت‌های قومی، زبانی و مذهبی همراه بود. در فلات مرکزی، جمعیت شهری به زبان فارسی صحبت می‌کرد و روستاییان به فارسی، بختیاری، لری یا ارمنی، عشایر به بختیاری، قشقایی، بلوچی، عربی یا ممسنی سخن می‌گفتند. در استان‌های کناره خزر روستاییان به گیلکی، تالشی یا مازندرانی و شهرنشینان به فارسی و ترکی آذری، عشایر به کردی یا ترکی ترکمنی حرف می‌زدند. ساکنان آذربایجان به آذری تکلم می‌کردند. در برخی نقاط تفاوت‌های مذهبی شکاف‌های موجود را تشدید می‌کرد و در جاهای دیگر شکاف‌های جدید به وجود می‌آورد (همان: ۱۴).

این تفرق اجتماعی و فقدان همبستگی را عیناً در بین روشنفکران نیز می‌شد یافت. نبود وسایل ارتباط جمعی برای برقراری ارتباطات اجتماعی، استقرار اکثریت روشنفکران در چند شهر بزرگ و حتی تعدادی از برجسته‌ترین‌شان در خارج از کشور مانع از آن بود که روشنفکران قادر به برقراری ارتباطات مناسب و مستمر میان خود باشند. این وضعیت از دو سو دامنه فعالیت‌های روشنفکری را در جامعه به شدت محدود می‌کرد: از سویی پراکندگی اجتماعات و سطح پایین آگاهی عمومی مردم مانع از شکل‌گیری ارتباط میان روشنفکران و عامه مردم جامعه می‌شد و از سوی دیگر فرصت و امکان برقراری ارتباط مناسب در بین خود روشنفکران نیز وجود نداشت. نتیجه این وضعیت آسیب‌پذیری گروه اجتماعی نوظهور روشنفکران هم در برابر مخاطره همیشه حاضر انزوای اجتماعی و هم در برابر انتقام‌جویی‌ها و مبارزه‌طلبی‌های بی‌امان نیروهای اجتماعی حافظ سنت بود.

۳) طبقات اجتماعی: جمعیت ایران در اوایل قرن نوزدهم را می‌توان در چهار طبقه عمده جای داد: ۱. طبقه بالای زمین‌دار که متشکل از نخبگان مرکزی و بسیاری از نخبگان محلی بودند. نخبگان مرکزی شامل سلسله قاجار، شاهزادگان، درباریان، متنفذ، تیولداران بزرگ، مستوفیان، وزرا و مقامات صاحب‌لقب بودند. نخبگان محلی شامل سران حکومتی و آریستوکرات‌های شهرستانی و رؤسای قبایل یا ایلات و معدودی روحانیان منصوب دولت بودند که با طبقات بالا پیوند داشتند؛ ۲. طبقه متوسط مالدار که متشکل از تجار شهری و همچنین انبوه دکان‌داران و

پیشه‌وران بود. این طبقه، بخصوص بخش تجاری آن با روحانیت ارتباط تنگاتنگی داشتند؛ ۳. طبقه مزدبگیر شهری شامل صنعتگران مزدبگیر، شاگردان مغازه‌ها، دوره‌گردها، نوکرها، حملان، عمله و فعله که توده فقیر شهری را تشکیل می‌دادند؛ و بالأخره ۴. اکثریت عظیم روستائینان و رعایا که شامل زارعان صاحب نسق، بی‌زمین‌ها و توده‌های عشایری بودند (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۳۰-۳۱).

تماس با خارج به‌ویژه کشورهای صنعتی شده غرب و ایجاد نهادهای آموزشی نوین به ایجاد مشاغل جدید و پیدایش گروه‌های شغلی جدید و از همه مهم‌تر گسترش گروه اجتماعی روشنفکران منجر شد. روشنفکرانی همچون آخوندزاده، میرزا صالح شیرازی، ملک‌خان، طالب اف تبریزی، میرزا آقا خان کرمانی، مستشارالدوله، فروغی و تقی‌زاده همگی محصول چنین فرایندی هستند. این روشنفکران با استفاده از اندیشه‌های متفکران عصر روشنگری اروپا، به‌ویژه اندیشه‌های روشنگری فرانسه توانستند موج پیش‌رونده‌ای از تحول‌خواهی و سنت‌ستیزی را در کشور ایجاد کنند.

روشنفکران پس از پیروزی انقلاب مشروطیت با مشاهده هرج و مرج‌هایی که در فاصله ۱۲۸۵ تا ۱۲۹۹ در کشور رخ داده بود، به‌سوی ایده توسعه آمرانه گرایش پیدا کردند؛ فرایند توسعه‌ای که انتظار می‌رفت مجری آن نظامی‌قلدری همچون رضاخان سردارسپه باشد. در ۱۰-۱۲ سال اول حکومت پهلوی اول اغلب روشنفکران با او همراه بودند و به حرکت‌های شبه‌مدرنیستی او در پیشبرد ایران به سوی پیشرفت و ترقی امید فراوانی بسته بودند اما به تدریج همراه با بروز خصلت‌های دیکتاتوری و یکه‌تازی در شاه‌که با اعدام و تبعیدی عمده‌ای از روشنفکران آرمان‌خواه آشکار شد، به تدریج روشنفکران از شاه جدید قطع امید کردند و از دور و بر او پراکنده شدند. به‌رغم این دروی‌گزینی، حمایت‌های اولیه روشنفکران از شاه جدید موجب شد که اینان نیز حامی و طرفدار کودتای سوم اسفند و شریک جرم دربار شناخته شوند. این ارزیابی و نیز تأثیر حملات و تبلیغات بی‌وقفه سخنگویان سنت‌گرایی بر ضد روشنفکران که نمایندگان تجدد و نوگرایی شناخته می‌شدند موجب شد که روشنفکران به تدریج مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذاری را که در دهه اول حکومت شاه جدید به دست آورده بودند از دست بدهند.

--خرده نظام فرهنگی: شرایط فرهنگی جامعه در دوره مورد بررسی بازگوی کم‌ترین ظرفیت ممکن برای تبادل اطلاعات و آگاهی است. هیچ نشانه‌ای از آگاهی اجتماعی به معنای نوین آن در بین توده‌های مردم وجود نداشت. نظام فکری، باورداشت‌ها و ارزش‌های حاکم بر جامعه تماماً سنتی، غیرعقلانی و از نوع افسون‌زده بودند. آموزش و پرورش به معنای نوین آن تقریباً وجود

نداشت و یا فقط برای تعداد اندکی از خانوارهای شهرنشین قابل دسترس بود و آموزه‌های دینی تنها نظام معرفتی کارآمد و با برد همگانی شناخته می‌شد.

۱. آموزش و پرورش: به دلیل جهل و فقر حاکم بر جامعه و اقتدار بلامنازع فرهنگ سنتی و رواج خرافه‌گرایی در میان مردم، فاصله میان خرده نظام فرهنگ با الزامات جامعه مدرن بسیار بیشتر از فاصله میان دیگر خرده نظام‌های نظام اجتماعی (اقتصادی، سیاسی و جامعه‌ای) با این الزامات بود. همه شئون فرهنگ سنتی از طریق آموزه‌های مذهبی تعریف شده بود و پیشگامان و نخبگان فرهنگی جامعه سنتی که عالمان علوم دینی و سنتی بودند مردم را به طرفداری از سنت‌ها و سنتی با تجدد و نوسازی ترغیب و تشویق می‌کردند. هیچ‌یک از شاخه‌های دانش جدید از قبیل: فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، علوم مهندسی، علوم سیاسی، اقتصاد، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی در ایران قرن نوزدهم شناخته شده نبود. در اواسط این قرن با تأسیس مدرسه دارالفنون توسط امیرکبیر ایرانیان برای نخستین بار با تعدادی از علوم جدید آشنا شدند اما با قتل امیر تلاش‌های وی در این راستا ناتمام و نیمه‌کاره رها گردید و در نتیجه، روند آشنایی ایرانیان با علوم جدید مجدداً متوقف یا دست‌کم آهنگ آن بسیار کند شد. نه روزنامه، نه مجله، نه کتاب، نه مسافرت و نه هیچ وسیله اطلاع‌رسانی دیگری در کار نبود و مسافرت‌ها اغلب به زیارت عتبات عالیات محدود می‌شد که خود ابزاری برای تحکیم اقتدار نمایندگان سنت‌گرایی در جامعه بود. در این شرایط فرهنگی «آگاهی ایرانیان حتی آگاهی نخبگان سیاسی و اجتماعی در حد صفر بود. تفسیر و تحولات مغرب زمین در طی چند قرن از رنسانس به این سو حتی به گوش ایرانیان نرسیده بود» (زیبا کلام، ۱۳۸۲: ۴۸).

در چنین فضای اجتماعی و سیاسی واپس مانده و تخرزده لاعلاجی بود که فکر آزادی، دموکراسی و اندیشه ترقی توسط روشنفکرانی همچون آخوندزاده، مستشارالدوله، ملک‌خان و طالب اف تبریزی در میان اقلیتی از شهرنشینان وابسته به طبقه متوسط رسوخ پیدا کرد و به این طریق گروه اجتماعی روشنفکران زاده شدند. این روشنفکران را می‌توان بزرگ‌ترین و مهم‌ترین نظریه‌پردازان سیاسی - اجتماعی معتقد به نظریه حکومت مشروطه در میان روشنفکران عصر قاجاریه و مشروطیت به‌شمار آورد. اهمیت این گروه از روشنفکران فقط در پیشگامی آنان در طرح موضوعاتی چون نظریه سیاسی مشروطه پارلمانی، حاکمیت ملی، اصول دموکراسی، جامعه مدنی، عقلانیت و حقوق شهروندی نیست؛ آنان بیشترین تأثیر را بر افکار و مواضع اجتماعی و سیاسی گروه‌های مختلفی از جمعیت کشور به‌ویژه نوگرایان و آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان عصر مشروطیت بر جای نهادند و فرهنگ سنتی جامعه را به‌طور جدی به چالش کشیدند. انقلاب مشروطه به مثابه یک جنبش مدرنیته‌ای ثمره مجاهدت‌ها و کوشش‌های

خستگی‌ناپذیر و مبارزه فکری و اجتماعی این روشنفکران با سنت‌گرایان و دربار و شاه بود. اما به دلیل این‌که ساختار جامعه ایران از هر لحاظ، ساختاری سنتی، فرسوده، کهنه، متحجر و خرافه‌گرا بود، این پیروزی به دست آمده تداوم نیافت و با مقاومت سرسختانه نمایندگان اقلیت مسلط و سنتی به شکست انجامید و روشنفکران لامحاله هم از بعد سیاسی و هم از بعد اجتماعی به انزوا کشانده شدند.

۲) اعتقادات و باورها: از دوره صفویه که مذهب تشیع به‌عنوان مذهب رسمی کشور اعلام شد، روحانیان به‌عنوان نخبگان فرهنگی اجتماع دینی نقش تعیین‌کننده‌ای در جهت‌گیری‌های فکری و نگرشی توده‌ها و به‌ویژه طبقات اجتماعی متوسط رو به پایین پیدا کردند. بر طبق قواعد اسلامی، بدعت در آموزه‌های دینی فعلی حرام است که از آن باید به جد احتراز کرد. این هنجار احتراز، به ممانعت شخصی و اجتماعی از ورود به بحث‌هایی که شبهه بدعت در آن بروز می‌کرد منجر شده است. این امر در بین شیعیان بسیار جدی‌تر گرفته شده و رعایت آن در میان پیروان از سوی روحانیان به شدت مراقبت و نظارت می‌شود. در بین خود روحانیان نیز بازنگری در بنیاد آموزه‌های سنتی و اصلاح ساختار مناسک و تشریفات دینی، که از پیش شرط‌های همگانی دستگاه دینی با الزامات مدرنیته است، نه فقط هیچ جایگاهی ندارد بلکه عملاً و به شدت تقبیح شده است. به نوشته ماشاءالله آجودانی «در حوزه‌های علمی و مدارس آن، بحث از فلسفه و حکمت اسلامی، آن‌هم در چارچوب محدود «کلام» اسلامی کفر و مایه ضلالت محسوب می‌شد. تا چه رسد به طرح و بحث اندیشه‌های مستقل» (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۱۴).

خود پیداست که در چنین شرایطی، اعتقادات و باورهای عامه مردم به شدت خرافه‌گرایانه خواهد بود مصداق بارز آن نیز رواج جادو و جنبل و باورهای بی‌پایه و ضد علمی در جامعه است. در دوره مورد بررسی فقر و جهل دست به دست هم داده بودند و جامعه را در یک کلاف سردرگم خرافات و باورهای افسانه‌ای و بی‌پایه فرو برده بودند و این موجب می‌شد که فرصت و امکان روشنگری و کار روشنفکری در میان توده‌های مردم به حداقل ممکن آن کاهش یافته باشد.

روشنفکرانی همچون مستشارالدوله و میرزا ملکم سعی و کوشش فراوانی کردند تا اعتقادات و باورهای دینی را پالایش و آن را با افکار و ایده‌های نو و مترقی اروپاییان همسو کنند و در این مسیر حتی توانستند همراهی برخی روحانیان روشن‌بین همچون زنجانی، طباطبایی و بهبهانی را جلب کنند. اما اغلب این روشنفکران در این طریق، راه افراط پیمودند. ماشاءالله آجودانی می‌نویسد: «آن‌ها اساس مشروطیت را به «امرهم شوری بینهم» و اساس آزادی بیان قلم را به امر به معروف و نهی از منکر و اساس دموکراسی غربی را از اسلام دانستند و به موازات

ارزش‌های اسلامی تعبیر کردند» (آجودانی، ۱۳۸۶: ۳۵۴).

آجودانی در ارتباط با فروکاستن مفاهیم مدرن به مفهوم‌های سنتی که از طرف روشنفکران صدر مشروطیت صورت گرفت و صدماتی که به این طریق به حرکت جامعه به سوی مدرنیته وارد شد استدلال می‌کند:

«اکثر روشنفکران صدر مشروطیت در ایجاد این «توهم» و این نوع «این‌همانی» سهیم و شریک بوده‌اند. «توهمی» که مدعی بود اساس مدنیت غربی یعنی مشروطیت و حتی دموکراسی در معنای عام آن، از اسلام برگرفته و اخذ شده است و اُس و اساس آن مبتنی بر حقایق اسلامی است. براساس همین «توهم» به توجیه شرعی اساسی‌ترین اصول و دستاوردهای مشروطیت، قیام کردند. بر روال همین نوع اندیشه و همین شیوه شگفت فروکاستن‌ها و این‌همانی‌ها بود که مستشارالدوله همه «اصول قوانین فرانسه» را با «قران مجید مطابق» می‌یافت» (همان: ۳۶۳-۳۶۷). همو می‌نویسد: «بسیاری از روشنفکران و مشروطه‌خواهان اعم از عرف‌گرا و روحانی آزادی و دموکراسی را به امر به معروف و نهی از منکر تعبیر می‌کردند. و بدین ترتیب وقتی مشروطه در اساس امری اسلامی دانسته شد و همه اصول و قوانین آن تماماً مأخوذ از قوانین اسلامی تلقی گردید، ناگزیر سخن در چند و چون و کم‌وکیف این پدیده اسلامی شده فقط در صلاحیت مجتهدین و علمای شرع است که شریعت اسلامی را مثل کف دستشان خوب می‌شناسند. یعنی به روشنفکر عرف‌گرا، دیگر این فضولی نمی‌رسد که درباره مشروطه ایرانی یا اسلامی اظهار نظر کند» (همان: ۳۷۰).

نتیجه این شیوه عمل تهی شدن مفاهیم از معانی واقعی خود و پیامد این وضعیت ناکامی روشنفکران در استقرار مدرنیته بود. ظاهراً هدف این روشنفکران و به‌ویژه ملکم‌خان از اجرای تاکتیک تقلیل مفاهیم مدرن به مفهوم‌های سنتی این بود که هرچه سریع‌تر به اهداف ترقی‌خواهانه‌شان دست یابند و در واقعیت هم توانستند به این طریق انقلاب مشروطیت را شاید در کوتاه‌ترین زمان ممکن به ثمر برسانند. اما با اتخاذ این شیوه، فضای اجتماعی و سیاسی را برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر نیروهای اجتماعی سنت‌گرا و نمایندگان شناخته شده آن فراهم کردند. علاوه بر این بعضی از روشنفکران عصر مشروطیت نظیر آخوندزاده با الگو قرار دادن روشنگری فرانسوی و ترویج آن در ایران سرمنشأ گفتمان رادیکالی-انقلابی و بانی ترویج خشونت فکری و سیاسی و پایه‌گذار جریان فکری نفی هرچه مربوط به دین و سنت است شدند. آخوندزاده همانند نویسندگان دایرةالمعارف فرانسه (ولتر، دیدرو، هولباخ و دیگران) نقد تند و تیز خود را متوجه باورهای دینی کرد. انتقاد آشکار و تند و تیز او نسبت به اسلام و این که آن را یکی از عوامل اصلی عقب‌ماندگی جامعه ایران می‌دانست (وحدت، ۱۳۸۳: ۸۲) سبب

گردید که هم نیروی اجتماعی مهمی (قشر روحانیت) را که در میان مردم پایگاه سنتی و گسترده‌ای داشتند در مقابل خود و جریان روشنفکری قرار دهد و هم به دنبال آن مخاطبان خود که مردم مسلمان (به‌ویژه مسلمانان ایران) بودند و اکثریت آن‌ها نسبت به دین اسلام تعصب زیادی داشتند، را نه تنها از دست بدهد بلکه آنان را بر ضد خود و بر ضد جریان روشنفکری تهییج و بسیج کند. هر دو راهبرد افراط و تفریطی انتخاب شده توسط روشنفکران اولیه ایران موجب شد که روشنفکران به‌رغم کوشش‌ها و جانفشانی‌های در خور تقدیرشان محکوم به شکست شده و به انزواکشانده شوند.

۳) وضعیت چاپ و نشر: در اواسط قرن نوزدهم به دنبال گسترش شهرنشینی و به برکت صنعت چاپ و نشر سفرنامه‌های افرادی چون موسوی شوشتری (تحفه‌العالم، ۱۲۹۴ق/۱۲۱۶ق)، سلطان‌الواعظین (۱۲۳۱ق)، رضاقلی میرزا (۱۳۷۴ش/۱۲۲۰ق)، میرزا صالح شیرازی (۱۳۶۴ش/۱۲۵۳ق) و زین‌العابدین مراغه‌ای (سیاحت‌نامه ابراهیم‌بیگ، ۱۳۱۳ق) زمینه و بستر مناسبی برای تنویر افکار و بسط آگاهی‌های اجتماعی در میان توده مردم شهرنشین ایجاد کرد (آجدانی، ۱۳۸۶: ۱۱). این آثار دو کارکرد روشنگرانه مهم داشتند: نخست آن‌که با معرفی برخی جنبه‌های نوگرایی و طرح پیشرفت‌های جوامع غربی و عقب‌ماندگی‌های جامعه سنت‌زده ایران مسئله عقب‌ماندگی را برای مردم مشخص و قابل تصور کردند و دوم آن‌که درک و شناخت نسبی لازم برای طرح مطالبات جدید مرتبط با ایده‌های آزادی و پیشرفت را در جامعه امکان‌پذیر ساختند. روزنامه قانون که توسط میرزا ملکم‌خان در سال ۱۲۶۸ شمسی در لندن چاپ شد از معروف‌ترین روزنامه‌های عصر مشروطیت است. تأثیر این روزنامه در تحول سیاسی - اجتماعی کشور به حدی بود که در آن اوضاع و احوال که صنعت چاپ در ایران گسترش نیافته بود طرفداران ملکم، «قانون» را در داخل ایران به صورت چاپ (دستی) تکثیر و پخش می‌کردند (آدمیت، ۱۳۵۱: ۲۸) و این روزنامه در پاشیدن بذر انقلاب مشروطیت در سراسر ایران نقش بارزی یافت. نسخه‌های آن تا شهرهای کوچک ایران می‌رسید و تأثیرش در تحریک مردم عظیم بود. با این روزنامه بود که ملکم در میان مردم به «ملکم‌خان قانونی» شهره شد، «قانون» به جنبش اعلامیه‌نویسی و شب‌نامه‌نویسی در ایران دوره مشروطه تحرک داد و حتی پس از تعطیل آن، مردم نسخه‌هایش را می‌جستند و می‌خواندند (قاضی مرادی، ۱۳۸۷: ۱۲۰).

از جمله مجلات و نشریه‌های معروفی که در خارج و داخل ایران در دهه اول حکومت رضاشاه و حتی در زمان سردار سپهری او چاپ می‌شد عبارتند از: مجله «کاوه» که توسط تقی‌زاده گروهی از دانشجویان ایرانی در سال ۱۲۹۵ شمسی در آلمان منتشر شد. تقی‌زاده رسالت کاوه را «ترویج تمدن اروپایی در ایران، مبارزه با تعصب و خدمت در راه حفظ ملیت و وحدت ملی

می‌دانست» (وحدت، ۱۳۸۳: ۱۲۶). همچنین، سه نشریه با نفوذ، آرمان‌های اصلاح‌طلبان حزب تجدد را تبلیغ می‌کرد و عبارتند از: «ایران‌شهر» که حسین کاظم‌زاده از ۱۳۰۱ تا ۱۳۰۶ در برلین منتشر می‌کرد؛ «فرهنگستان» که مشفق کاظمی از ۱۳۰۳ تا ۱۳۰۵ در آلمان منتشر می‌کرد؛ و «آینده» که محمود افشار در سال ۱۳۰۴ در تهران بنیان گذاشت (آبراهامیان، ۱۳۸۵: ۱۰۱). این نشریه‌ها جدایی دین از سیاست، ایجاد ارتش منضبط و بوروکراسی کارآمد، پایان دادن به امتیازات اقتصادی و صنعتی کردن کشور (از طریق راهبرد توسعه آمرانه) را تبلیغ می‌کردند (همان: ۱۱۱).

«تاریخ مشروطه ایران» اثر کسروی، «سیر حکمت در اروپا» و «اندیشه‌های دور و دراز» از آثار محمدعلی فروغی در دوره پهلوی اول چاپ و منتشر شدند. سیر حکمت در اروپا در واقع نخستین اثر فلسفی غربی به زبان فارسی است و اثری سترک است که هنوز هم منبع خوب و آموزنده‌ای ارزیابی می‌شود. فروغی در این کتاب اصول فلسفه غرب را به همان صورت اصلی خود و بی‌هیچ انتقاد و تفسیری آورده است.

به‌رغم این فعالیت‌های فرهنگی در خور تمجید ناهمنوایی و ناسازگاری نظام سیاسی وقت با گسترش آگاهی‌ها مانع از نهادینه شدن یک فضای مناسب برای تولید فرهنگی و از جمله انتشار کتاب و نشریه شد. پهلوی اول از اواسط دوران سلطنتش شروع به بستن روزنامه‌های مخالف و ممانعت از انتشار کتاب‌هایی کرد که آن‌ها را ضد منافع رژیم خودکامه خود می‌دانست. انسداد سیاسی و فرهنگی که از این طریق بر جامعه تحمیل شد، فرصت هرگونه فعالیت روشنفکری را مسدود کرد، و جو خفقان و ممیزی (سانسور) را بر سراسر کشور گسترده کرد. روشنفکران شاخص این دوره به‌دنبال انسداد سیاسی‌ای که رضاشاه ایجاد کرده بود، علاوه بر تبعید تعدادی از آن‌ها، عموماً منزوی شدند و به این ترتیب فضای کاهش مناسب برای پراکسیس روشنفکری و آگاه‌سازی در جامعه از دست رفت.

بحث و نتیجه‌گیری

دوره مورد بررسی با نخستین موج دموکراسی‌خواهی در نظریه امواج دموکراسی ساموئل هانتینگتون منطبق است. هانتینگتون این دوره را دربرگیرنده جریان‌های دموکراسی در فاصله سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۹۲۶ یعنی اندکی پس از پایان جنگ جهانی اول می‌داند (هانتینگتون، ۱۳۷۳). دوره مورد اشاره هانتینگتون، در ایران، با زایش جریان روشنفکری، آشنایی با تمدن غربی و الزامات و ظرایف آن، آشنایی با فرهنگ و فلسفه اروپایی و شکل‌گیری کوشش‌های سازمان‌یافته برای استقرار مدرنیته مشخص می‌شود. برجسته‌ترین دستاورد این فعالیت‌ها

برپایی نظام مشروطه پارلمانی (۱۲۸۵) و همگانی شدن خواست «حکومت قانون» در برابر نظام استبدادی پادشاهی است. کوشش‌های اندیشگی روشنفکران زمینه‌ساز اصلی وقوع انقلاب مشروطه و استقرار آن بود؛ اما روشنفکران اولاً، به‌ازای فعالیت‌های بی‌وقفه و خستگی‌ناپذیر در این راه نه در نظام سیاسی حاکم و نه در میان مردم جایگاه و منزلت درخوری کسب نکردند؛ و ثانیاً، به‌مثابه یک نیروی اجتماعی مؤثر نفوذ و اقتدار پایداری در نظام اجتماعی به‌دست نیاوردند و در امواج دموکراسی‌خواهی بعدی در کشور، یعنی در جنبش ملی شدن نفت به‌مثابه موج دوم دموکراسی و انقلاب مردمی بر ضد شاه به‌مثابه موج سوم که برپای جمهوری اسلامی منجر شد، پیوسته مواضع ضعیف‌تر و نقش اجتماعی کم‌رنگ‌تری پیدا کردند.

این روند جنبش روشنفکری ایران با حرکت عمومی جنبش روشنفکری در جهان سازگار نیست و فرایندی متخالف با آن را نشان می‌دهد. پرسش مهم در این زمینه آن است که: در حالی‌که تمایلات دموکراسی‌خواهی در جامعه در فاصله میان موج اول تا سوم کاهش نیافته و بلکه تقویت هم شده است، به چه دلیل موفقیت، ظرفیت و اعتبار اجتماعی جریان روشنفکری در کشور تقویت و تحکیم نشده و بلکه تضعیف هم شده است؟

پاسخ‌یابی برای این پرسش به مطالعات جامعه‌شناختی گسترده‌ای نیاز دارد که بی‌تردید بخشی از آن در حوزه‌های جامعه‌شناختی تاریخی و جامعه‌شناسی روشنفکران قرار می‌گیرد. پژوهش جامعه‌شناختی درباره نقش و جایگاه روشنفکران نسل اول به‌مثابه پایه‌گذاران جنبش روشنفکری ایران را می‌توان جزء کوچکی از این نیاز پژوهشی می‌ریم تلقی کرد.

شواهد تاریخی گردآوری شده و بررسی منابع موجود در زمینه نقش روشنفکران متقدم ایرانی در زمینه استقرار مدرنیته و حاکم کردن آزادی‌های فردی و اجتماعی و برقرار کردن حکومت قانون در کشور بازگویی تأیید پیش‌فرض‌های این مطالعه است.

(۱) در ارتباط با پیش‌فرض اول مبنی بر این‌که فروکاستن و تقلیل مفاهیم مدرن به مفاهیم‌های سنتی از سوی روشنفکران منجر به افول نقش آنان در جامعه شد بررسی‌های انجام شده نشان داد که چگونه تعدادی از روشنفکران برجسته عصر مشروطیت با تقلیل مفاهیم مدرن به مفاهیم‌های سنتی فضای اجتماعی و سیاسی جامعه را برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر سنت‌گرایان مهیا کردند. این گروه از روشنفکران به‌ویژه ملکم‌خان برای جلب و جذب قشر روحانیت به‌عنوان یک نیروی اجتماعی تأثیرگذار در مبارزه علیه حکومت استبدادی قاجار به این تاکتیک دست زدند و چنین وانمود کردند که ریشه مفاهیم مدرن از قبیل آزادی، دموکراسی، تساهل و مدارا، برابری حقوق اجتماعی تمام انسان‌ها در برابر قانون و حکومت مشروطه پارلمانی را در احکام و روایات اسلامی می‌توان یافت. گو آن‌که روشنفکران طرفدار مدرنیسم به کمک این تاکتیک توانستند به

بخشی از هدف‌های مورد نظرشان دست یافته و حکومت مشروطه پارلمانی را برقرار کنند و نمایندگان جریان سنتی مشروطه خواه را موقتاً کنار بزنند ولی نسبت به ارتباط بی‌واسطه سپهر روشنفکری و تفکر درباره مسائل استقرار مدرنیته که مآلاً می‌توانست به رشد علوم اجتماعی و علوم سیاسی در کشور بینجامد غفلت کردند و گذشته از این در زمینه نشر فلسفه و اندیشه‌های اجتماعی متفکران عصر روشنگری غرب نیز که می‌توانست توان طرح و تحلیل مسائل جامعه را در گروه اجتماعی روشنفکران بالا ببرد کوتاهی نمودند و چالش سنت و مدرنیته را دست کم گرفتند. روشنفکران متقدم، بدین طریق نتوانستند پایه‌های سنت‌گرایی را سست کنند و به همین لحاظ در مصاف با آن ناگزیر از واگذار کردن عرصه فعالیت به طرف مقابل و پذیرش شرایط انزوای اجتماعی اجباری شدند.

۲) در ارتباط با پیش‌فرض دوم که اتخاذ راهبرد خشونت‌آمیز از سوی جریان روشنفکری یکی از علل از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار روشنفکران در جامعه است با توجه به بررسی‌های انجام شده می‌توان نتیجه گرفت که اقدامات خشونت‌آمیز گروه‌های روشنفکری و فعالیت‌های تروریستی گروه اجتماعیون - عامیون که بخشی از کار روشنفکری بعد از انقلاب مشروطیت را تشکیل می‌دهد و همچنین عملکردهای ستیزه‌جویانه بعضی از روشنفکران که به‌عنوان نماینده مجلس در دوره‌های اول و دوم مجلس شورای ملی ایران حضور داشتند و یکی از شاخص‌ترین آن‌ها تقی‌زاده بود (میرزا صالح، ۱۳۸۴) و نیز تندروی بعضی از روزنامه‌هایی که توسط روشنفکران پس از انقلاب مشروطه منتشر می‌شد، از عوامل عمده‌ای است که سبب گردید روشنفکران سکولار، مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذارشان را در جامعه از دست بدهند. ضعف و فترت روشنفکران صدر مشروطیت و اُفول سریع موقعیت تاریخی آن‌ها موجب شد که این نحله در امواج بعدی دموکراسی خواهی در ایران نیز از رشد مناسب و قابل توجهی برخوردار نشود.

۳) در ارتباط با پیش‌فرض مبنی بر این‌که انسداد فضای سیاسی جامعه از سوی رضاشاه یکی دیگر از علل اُفول نقش سیاسی روشنفکران در جامعه است می‌توان گفت که پژوهش‌های تاریخی انجام شده بازگویی آن است که رضاشاه پس از تثبیت قدرت در دهه دوم حکومت خود همه صدهای مخالف را خفه کرد. او با ممنوع کردن فعالیت احزاب سیاسی و انحلال آن‌ها و بستن روزنامه‌های مخالف و عدم صدور مجوز انتشار برای کتاب‌هایی که از سوی روشنفکران منتقد نوشته می‌شد و اعمال سانسور شدید بر رسانه‌های کشور، سایه رعب و وحشت خود را به صورتی بی‌تخفیف بر سراسر جامعه گسترده. پادشاه طرفدار نوسازی با انسداد سیاسی و فرهنگی مطلق که بر جامعه تحمیل کرد، فرصت و امکان هرگونه کار روشنفکری را به کلی مسدود کرد و

پر واضح است که در چنین شرایط مسموم و خفقان‌آوری نه فقط زاد و زایش روشنفکران ناممکن است بلکه تحقق آرمان استقرار مدرنیته و نوسازی جامعه نیز امکان‌پذیر نیست و طبیعی است که این اوضاع به شکل بی‌واسطه‌ای به انزوای اجتماعی و اُفول و زوال نقش اجتماعی و سیاسی روشنفکران و استحاله آنان در اقشار اجتماعی دیگر نظیر کارمندان، پیشه‌وران، تجار و صاحبان مشاغل آزاد منجر شود که چنین نیز شد.

۴) در ارتباط با پیش‌فرض چهارم مبنی بر این‌که در اقلیت بودن قشر تحصیل کرده و متوسط جامعه موجبات کاهش و در نهایت اُفول نفوذ اجتماعی و سیاسی روشنفکران را در جامعه فراهم ساخت می‌توان گفت که آمارهای گردآوری شده بازگویی آن است که قشرهای تحصیل کرده و متوسط جامعه در عصر مشروطیت و حتی در دوره پهلوی اول اقلیت ضعیفی بیش نبوده‌اند. تحصیل‌کردگان و اقشار متوسط جامعه از منظر صاحب‌منظران جامعه‌شناسی حاملان اصلی فرایند نوسازی، خاستگاه اصلی روشنفکران و نیز حامی اصلی جنبش و جریان نوگرایی و نوسازی‌اند. در دوره مورد بررسی فاصله طبقاتی و فرهنگی زیاد میان روشنفکران و عامه مردم و اصرار روشنفکران بر حفظ منزلت اجتماعی بالا و امتیازات طبقاتی سنتی مانع از رسیدن طرفین به درک درستی از موقعیت یکدیگر شد. به سخن دیگر روشنفکران به مثابه کنشگران تأثیرگذار به‌رغم کوشش‌های زیاد در زمینه روشنگری قادر به ایجاد تغییر مهمی در عوام به مثابه کنشگران تأثیرپذیر نشدند. این ناکامی از فقدان کنش ارتباطی مناسب و نبود زبان مشترک میان ذهنی در سه ضلع اصلی این رابطه یعنی روشنفکران از یک‌سو، منابع اندیشگی روشنفکران (اندیشه مدرنیته غربی) و عامه مردم از سوی دیگر است که نتیجه نهایی آن طبیعتاً انزوای روشنفکران بوده است. در واقع این شکاف ذهنی و فرهنگی که با جنبه‌های عینی مربوط به تفاوت پایگاه اقتصادی و سبک زندگی تقویت می‌شد طبیعتاً به اُفول سریع پایگاه اجتماعی - تاریخی و سیاسی روشنفکران منجر شد. به این عامل همچنین باید ضعف شاید بورژوازی ملی و قدرت تقریباً بلامنازع نظام فتودالی (ارباب و رعیتی) حاکم را نیز افزود که به‌نوبه خود مانع از تثبیت جایگاه روشنفکران در نظام اجتماعی - سیاسی غرقه در شرایط مسا قبل صنعتی ایران در دوره مورد بررسی می‌شد.

۵) در ارتباط با پیش‌فرض پنجم مبنی بر این‌که مخالفت‌های گسترده و روزافزون حامیان سنت با فعالیت‌های روشنفکران موجب انزوای اجتماعی و سیاسی این گروه نوپرداز در جامعه شد پژوهش‌های موجود بازگویی آن است که بی‌سوادی فراگیر و ناآگاهی عامه مردم و غلبه شیوه اطلاع‌رسانی شفاهی که از طریق منابر و مساجد صورت می‌گرفت از دیگر دلایل ضعف سپهر روشنفکری و اُفول سریع پایگاه اجتماعی - تاریخی و سیاسی روشنفکران و از علل مهم به انزوا

کشانده شدن آنان است. می‌توان گفت که به همان اندازه که فعالیت‌های افراطی گروه‌های تندرو بعد از انقلاب مشروطه در متزلزل نمودن پایه‌های جریان روشنفکری تأثیر داشت، ستیزه‌جویی نمایندگان متعصب طرفدار سنت و نظام استبدادی و لعن‌کنندگان مشروطه‌خواهان نیز در ناتمام ماندن انقلاب مشروطه و عدم موفقیت آن در حاکم نمودن قانون، محو استبداد و استقرار مدرنیته مؤثر بوده است. نفوذ زیاد روحانیان و مذهب در میان عامه مردم و سامان‌یابی همه عرصه‌های زندگی اجتماعی و فردی بر مبنای قواعد و دستورالعمل‌های مذهبی موجب عدم موفقیت روشنفکران و مانع از رشد آنان و به ثمر رسیدن کوشش‌های آنان در زمینه ترقی و نوسازی جامعه شد. ستیز ضد عقلانی میان نمایندگان سنت‌گرایی و تجدید بیش از هر چیز به نفع استبداد پادشاهی تمام شد که به قیمت آشتی ناپذیر نگه داشتن این تضاد و متوقف ساختن فرایند گذار از سنت به مدرنیته، موجبات عقب‌ماندگی نظام اجتماعی به‌طور عام و هریک از خرده نظام‌های اقتصادی، سیاسی، جامعه‌ای و فرهنگی به‌طور خاص را فراهم ساخت.

۶) در ارتباط با پیش‌فرض ششم مبنی بر این‌که همگامی روشنفکران با الگوی توسعه آمرانه در دوره پهلوی اول منجر به از دست رفتن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذار آنان در جامعه شد می‌توان گفت که با توجه به بررسی‌های انجام شده معلوم گردید که روشنفکران برجسته ایران (از قبیل تقی‌زاده، فروغی و دیگران) پس از گذشت ۱۵ سال از انقلاب مشروطه و مشاهده هرج و مرج‌ها و خشونت‌های ناشی از آن و وقوع رویداد ویرانگر جنگ جهانی اول، تنها راه رسیدن جامعه ایران به پیشرفت و ترقی را در پیش گرفتن استراتژی توسعه آمرانه دانستند. چنین توسعه‌ای به‌زعم این روشنفکران می‌توانست از طریق پادشاه قلدر و توانمندی همچون رضاشاه محقق شود. اما پهلوی اول در عمل به جای اجرای پروژه‌های مدرنیستی به معنای واقعی، نظام دیکتاتوری شبه مدرنیستی را بر جامعه مسلط کرد و عرصه را بر روشنفکران مستقل و منتقد آن چنان تنگ کرد که فضای مناسب برای کنش روشنفکری به کلی از دست رفت. اگرچه روشنفکران متقدم هزینه سنگین همگامی با راهبرد نسنجیده توسعه آمرانه را با از دست دادن مواضع اجتماعی و سیاسی تأثیرگذارشان در جامعه پرداختند اما تجارب بعدی نشان داد که اجتماع روشنفکری از این ناکامی تجربه کافی نیاندوخته و درس کافی نگرفته است و نسل‌های بعدی روشنفکران نیز این تجربه ناموفق را مکرراً آزمون کردند.

سخن آخر این‌که روشنفکران نسل اول با جدی نگرفتن خطر سنت و فقدان درک درست از میزان نفوذ باورهای سنتی در جامعه کوشش درخور توجهی برای کسب هژمونی لازم به‌منظور هدایت جریان گذار از سنت به مدرنیته نشان ندادند. علاوه بر این ناهمخوانی و ناسازگاری هدف‌ها و منافع روشنفکران با نخبگان سیاسی حاکم، به‌رغم آن‌که هر دو گروه درگیر چالش

نفسگیری با سنت بوده‌اند، مانع از شکل‌گیری همبستگی ارگانیک و سازنده میان روشنفکران و نخبگان سیاسی حاکم شد که نتیجه بی‌واسطه آن افزایش شکاف سیاسی میان این نیروهای اجتماعی تجدد طلب و شکست محتوم هر دو جریان در مقابل سنت‌گرایی بوده است.

منابع

- آدمیت (۱۳۴۰) *فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت*، تهران: انتشارات سخن.
- آدمیت (۱۳۴۹) *اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده*، تهران: انتشارات پیام.
- آدمیت (۱۳۵۱) *اندیشه ترقی و حکومت قانون (عصر سپهسالار)*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آبراهامیان، پرواند (۱۳۸۵) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه فیروزمند، شمس‌آوری و مدیرشانه‌چی، تهران: نشر مرکز.
- آجودانی، ماشاء‌الله (۱۳۸۲) *مشروطه ایرانی*، تهران: نشر اختران.
- آجودانی، لطف‌الله (۱۳۸۵) *روشنفکران ایران در عصر مشروطیت*، تهران: نشر اختران.
- آل‌احمد، جلال (۱۳۵۷) *در خدمت و خیانت روشنفکران*، تهران: انتشارات خوارزمی.
- آرون، ریمون (۱۳۸۲) *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- ایلچی، میرزا ابوالحسن (۲۲۴ ق) *حیرت‌نامه سفر*، نسخه خطی [نسخه موجود در کتابخانه شماره یک مجلس شورای اسلامی در تهران، شماره ۹۹۲۱].
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴) *جامعه‌شناسی سیاسی*، تهران: نشر نی.
- براون، ادوارد (۱۳۳۸) *انقلاب ایران*، ترجمه احمد پژوه، تهران: معرفت.
- برونوفسکی، جی و مازلیش، بی (۱۳۸۳) *سنت روشنفکری در غرب*، ترجمه لی لا سازگارا، تهران: انتشارات آگه.
- بهبهانی، آقا احمد بن محمد علی (۱۳۷۲) *مرآت‌الاحوال جهان‌نما* با مقدمه و تصحیح و حواشی علی‌دوانی، تهران: انتشارات مرکز فرهنگی قبله.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۸۶) *موج چهارم*، ترجمه منصور گودرزی، تهران: نشر نی.
- حجاریان، سعید (۱۳۷۶) *گونه‌شناسی جریان‌های روشنفکری جدید معاصر*، مجله پژوهش، شماره ۷.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۷۴) *آزادی‌های سیاسی و اجتماعی از دیدگاه اندیشه‌گران* «گذری بر نوشته‌های پارسی در دو سده واپسین»، مشهد: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱) *حیات یحیی*، تهران: انتشارات عطار.
- دورکیم، امیل (۱۳۶۹) *درباره تقسیم‌کار اجتماعی*، ترجمه باقر پرهام، بابل: کتابسرای بابل.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۲) *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: انتشارات علمی.
- رایت، اریک اولین (۱۳۶۰) *جایگاه اجتماعی روشنفکران*، ترجمه فتانه رهنواز، در: کتاب آگه (مسائل ایران و خاورمیانه - جلد ۱)، تهران: انتشارات آگه.
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۲) *توسعه و نابرابری*، تهران: انتشارات مازیار.

- زیبا کلام، صادق (۱۳۸۲) سنت و مدرنیته، تهران: انتشارات روزبه.
- سعید، ادوارد (۱۳۸۵) نقش روشنفکری، ترجمه حمید عضدانلو، تهران: نشر نی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۷) رازدانی، روشنفکران و دین‌داری، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
- سلطان‌الواعظین (۱۲۳۱ق) سفرنامه و سیاحت‌نامه سلطان‌الواعظین در هند، نسخه خطی.
- شریعتی، علی (۱۳۷۰) چه باید کرد؟، تهران: انتشارات قلم.
- شیرازی، میرزا صالح (۱۳۶۴) مجموعه سفرنامه‌های میرزا صالح شیرازی، به کوشش غلامحسین میرزا صالح، تهران: نشر تاریخ ایران.
- موسوی شوشتری، عبداللطیف (۱۲۹۴ق/۱۲۱۶ق) تحفه‌العالم، حیدرآباد - هندوستان.
- صدری، احمد (۱۳۸۶) جامعه‌شناسی روشنفکران ماکس وبر، ترجمه حسن آبنیکی، تهران: انتشارات کویر.
- عیسوی، چارلز (۱۳۶۰) تاریخ اقتصاد ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: گسترده.
- قاضی مرادی، حسن (۱۳۸۷) ملکم‌خان، نظریه پرداز نوسازی سیاسی در صدر مشروطه، تهران: نشر اختران.
- کسروی، احمد (۱۳۸۵) تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات نگاه.
- کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۶) اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۶۲) تاریخ بیداری ایرانیان، تهران: انتشارات آگاه.
- گودرزی، غلامرضا (۱۳۸۶) تجدد ناتمام روشنفکران ایران، تهران: نشر اختران.
- گودرزی، غلامرضا، دین و روشنفکران مشروطه، تهران: نشر اختران.
- مارکس، کارل، ۱۳۴۷/۱۵۳۷/۱۸۵۲) هجدهم برمه‌لویی بناپارت (انقلاب کمبیر فرانسسه)، ترجمه هرمان، تهران: انتشارات زیاران.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۸۴) مذاکرات مجلس اول، تهران: انتشارات مازیار.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۶) روشنفکران ایران: (روایت‌های یأس و امید)، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر نی.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۱) دموکراسی یا حقیقت رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی، تهران: طرح نو.
- ملک‌زاده، مهدی (۱۳۷۱) تاریخ انقلاب مشروطیت، تهران: انتشارات علمی.
- مکی، حسین (۱۳۵۸) تاریخ بیست ساله ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- مراغه‌ای، میرزا زین‌العابدین (۱۳۱۳ق) سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ ۳ جلد [جلد اول ۱۳۱۳ق، قاهره - جلد دوم ۱۳۲۳ق، کلکته - جلد سوم ۱۳۲۷ق، لاهور و نیز استامبول].
- وحدت، فرزین (۱۳۸۳) رویارویی فکری ایران با مدرنیته، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: انتشارات ققنوس.
- وزارت آموزش و پرورش، اداره مطالعات و برنامه‌ها (۱۹۶۴)، گزارش سالانه ۱۹۳۵-۱۹۳۶، تهران.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۳) موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران: انتشارات روزبه.

- Adorno, Teodor (1951), *Minim d meralia: Reflectiens From Damaged Life*, trans.E.F.N Jephcott London: New Left book
- Berlin, Isaiah (1978), *Russian Thinkers*, ed. Henry Hardy and Aileen Kelly, New York Viking press
- Bourdieu. P, wacquant. L (1992), *Invitation to Reflexive sociology*, Cambridge: polity press
- Foucault, michel(1994), *subjectivity and Truth*. Edited by paul Rabinow. Translated by Robert Harley and others , The new press. New York, v.1.
- Foucault. M & Deleuze.G (1973), *Intellectuals and power*, Telos 16
- Foucault. M (1996) *Foucault live: collected Interviews, 1961-1984*. Edited by sylvere lotinger. semiotext(e). Columbia university, New York, p. 482
- Gouldner , Alvin (1979). *The Future of intellectuals and the Rise of the new class* (New York: seabury press,)
- Gramsci.A (1971), *Selections from Prison note books*, London, pp. 5-14
- Hall .S (1992), *formations of modernity*, Cambridge: polity /ou press
- Hofstadter .R (1964), *Anti-Intellectualism in American life*, New York, P. 27
- Lipset, S.M, (1963), *political man*, London
- Lokacs, Georg (1922/1968), *History and class consciousness*. cambridge: MIT press
- Mannheim. K(1956), *The problem of intelligensia in Essays on the sociology of culture*, edited by k. Mannheim, New York.
- Marcuse ,Herbert (1964), *One-Dimensional man*. Boston: Beacon press
- Marx ,Karl (1867/1967), *Capital: A Critique of political Economy*, vol. 1 New York: International publishers
- Marx ,k.and Engels,(1976) *Ec. collected works*. London
- Parsons, T (1951), *The social system*, New York: The Free press
- Porsons, Talcott (1937), *The structure of social action*, New York: mc Grow Hill
- Ritzer,George (1979), *Toward an Integrated sociological paradigm*. In William snizek et al. (eds), *contemporary Issues in Theory and Research*. Westport, conn: Greenwood press
- Ritzer,George (1981), *Toward an Integrated sociological: The search for an Exemplar and image of the subject matter*. boston Allyn and Bacon
- Said, Edward (1993), *Representations of the intellectual: the 1993 Reith Lectures*
- Sartre, Jean paul (1988), *What is Literature? and other Essays* (combridge, mass: Harvard university press)
- Shils, Edward (1958-59), *The Intelletuals and the powerssome: some perspectives for comparative Analysis*, comparative studies society and History, vol. 1
- Weber, Max (1964), *The sociology of Religion*, Translated by Ephraim Fischhoff, Boston: Bacon Perss

Weber, Max (1978), *Economy and society*, vol. I, II, edited by G. Roth and C. Wittich. Berkeley: university of california press.

محمدجواد زاهدی، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور است. (نویسنده مسئول)
محمد حیدرپور، کارشناس ارشد جامعه‌شناسی است.

heydar Pour mohamad@Yahoo.com

Archive of SID